



کارگران جهان متحد شوید!

ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست | شماره ۲۶۰ | مهر ۱۴۰۵

اول مهر؛ بازگشایی مدارس
در سایه جنگ، فقر و سرکوب

صفحه ۲

چهار سال پس از ژینا؛
جامعه‌ای که تغییر کرده و قدرتی
که هنوز باید ساخته شود

صفحه ۵

برنامه برای تغییر؛
خوانشی از برنامه سازمان اتحاد
فدائیان کمونیست

صفحه ۸

سنگر تشکیلات؛
رهایی از توهم فردیت و بازگشت
به پراتیک جمعی

صفحه ۱۱

عراق پس از خروج آمریکا؛
میان جنگ منطقه‌ای، بحران حاکمیت
و بازگشت تحرک داعش

صفحه ۱۴

کوبا تسلیم نمی‌شود

صفحه ۱۷

گزارش هفتگی؛
جنگ اقتصادی و مسئله قدرت
اجتماعی در ایران

صفحه ۱۸

فرانسه؛ آموزش و کلاس‌های
فرسوده، خیابان‌های ملتهب

صفحه ۲۰

دوزخ؛ وقتی فقر به زندگی
روزمره تبدیل می‌شود

صفحه ۲۲

inferno

کار، مسکن، آزادی، جمهوری فدراتیو شورائی!

اول مهر؛ بازگشایی مدارس در سایه جنگ، فقر و سرکوب



نیروی کار وارد بازار کاری می‌شوند که برای آنان چیزی جز دستمزد اندک، بی‌حقوقی و استثمار شدید در بر ندارد. آموزش رایگان و باکیفیت در چنین وضعیتی از یک حق عمومی به امکانی تبدیل می‌شود که کیفیت و استمرار آن بیش از پیش به درآمد خانواده وابسته است.

معلمان نیز بخشی از همین جامعه‌اند. کاهش قدرت خرید، مشکلات معیشتی، بی‌ثباتی شغلی بخشی از نیروی آموزشی، تراکم کلاس‌ها و کمبود امکانات، شرایطی ایجاد کرده است که آثار آن مستقیماً بر کیفیت آموزش فرزندان مردم باقی می‌ماند. مدرسه‌ای که معلم آن برای تأمین زندگی خود زیر فشار دائمی اقتصادی قرار دارد، نمی‌تواند از بحران عمومی جامعه مصون بماند. دفاع از آموزش

مسکن، خوراک، حمل‌ونقل، پوشاک و لوازم آموزشی، بخش بزرگی از خانواده‌های کارگری و کم‌درآمد را با فشارهای بی‌سابقه و ویرانگری روبه‌رو ساخته است. هزینه آموزش برای بسیاری از خانواده‌ها به سهم بزرگی از درآمد ماهانه تبدیل شده و همین وضعیت دسترسی برابر به آموزش را بیش از گذشته محدود کرده است.

پشت اخبار جنگ و ویرانی، تحریم و آمارهای اقتصادی، زندگی کودکانی قرار دارد که آینده آنان مستقیماً با موقعیت طبقاتی خانواده‌شان تعیین می‌شود. کودکی که خانواده‌اش توان تأمین هزینه‌های ابتدایی زندگی را ندارد، از همان نخستین سال‌های تحصیل در موقعیتی نابرابر قرار می‌گیرد. بخشی از کودکان و نوجوانان ناچار می‌شوند هم‌زمان با تحصیل کار کنند و بخشی دیگر مدرسه را ترک می‌کنند و به عنوان

اول مهر فرارسیده است و میلیون‌ها دانش‌آموز، دانشجو، معلم و خانواده بار دیگر سال تحصیلی را آغاز می‌کنند. مدرسه و دانشگاه برای میلیون‌ها کودک و جوان همچنان با امید به آموختن، ساختن آینده و یافتن جایگاهی انسانی در جامعه گره خورده است. آغاز سال تحصیلی امسال اما در شرایطی صورت می‌گیرد که جامعه ایران زیر فشار مجموعه‌ای از بحران‌های عمیق اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد؛ بحران‌هایی که آثار آنها مستقیماً وارد خانه‌ها، مدارس و دانشگاه‌ها شده است. ماه‌ها جنگ و تجاوز نظامی، ادامه تهدیدهای خارجی، تحریم‌های اقتصادی، اختلال در مناسبات منطقه‌ای و ناامنی حاصل از آن، زندگی میلیون‌ها نفر را دشوارتر کرده است. هم‌زمان، تورم سنگین، سقوط قدرت خرید، افزایش هزینه

عمومی رایگان و با کیفیت با دفاع از حق معلمان برای زندگی شایسته، امنیت شغلی، آزادی تشکل و مشارکت در تعیین سیاست‌های آموزشی پیوند خورده است.

نابرابری آموزشی در سراسر کشور نیز ابعاد متفاوتی دارد. کودکان مناطق محروم، روستاها، حاشیه شهرها و خانواده‌های کم‌درآمد با کمبود امکانات آموزشی، فقر، فاصله جغرافیایی و کیفیت نابرابر مدارس روبه‌رو هستند. در مناطقی که بخش بزرگی از کودکان با زبان‌هایی چون کردی، ترکی آذربایجانی، عربی، بلوچی، ترکمنی و دیگر زبان‌های مادری رشد می‌کنند، ورود به نظام آموزشی تک‌زبانانه دشواری دیگری به مسیر یادگیری آنان می‌افزاید. حق آموزش و امکان یادگیری زبان مادری، بخشی از حق برابر کودکان برای رشد علمی، فرهنگی و اجتماعی است.

آموزش در جمهوری اسلامی طی دهه‌های گذشته همواره عرصه‌ای برای اعمال سیاست‌های ایدئولوژیک و تبعیض‌های جنسیتی، مذهبی و فرهنگی نیز بوده است. دخالت نهادهای امنیتی در مدارس و دانشگاه‌ها، محدود کردن تشکلهای مستقل، برخورد با معلمان و دانشجویان معترض و تلاش برای کنترل فضای آموزشی، امکان شکل‌گیری محیطی آزاد برای اندیشه، پرسشگری و فعالیت جمعی را محدود کرده است.

سال تحصیلی جدید در فضایی آغاز می‌شود که جامعه ایران همچنان پیامدهای اعتراضات سال‌های گذشته و سرکوب‌های خونین را با خود حمل می‌کند. چهار سال از

خیزش «زن، زندگی، آزادی» گذشته است و مبارزه برای آزادی زنان، حق انتخاب پوشش، برابری جنسیتی و مقابله با تبعیض همچنان از مهم‌ترین عرصه‌های کشمکش اجتماعی در ایران به شمار می‌رود. مطالباتی که در آن خیزش با حضور گسترده زنان، جوانان و دانش‌آموزان به خیابان آمد، همچنان در متن زندگی روزمره جامعه حضور دارد و سیاست سرکوب، بازداشت و فشار امنیتی نتوانسته زمینه‌های اجتماعی آن را از میان ببرد.

اعتراضات گسترده دی‌ماه ۱۴۰۴ با کشتار هزاران نفر، بازداشت‌های گسترده و گسترش فضای امنیتی سرکوب شد. در ماه‌های پس از آن، هم‌زمان با تشدید جنگ و افزایش تنش‌های نظامی، فشار بر فعالان سیاسی و اجتماعی، کارگران، دانشجویان، معلمان، زنان و دیگر معترضان افزایش یافت. پرونده‌سازی‌های امنیتی، احکام سنگین قضایی و گسترش استفاده از مجازات اعدام بخشی از سیاستی بوده است که می‌کوشد جامعه‌ای بحران‌زده و معترض را از طریق ایجاد ترس و محدود کردن امکان سازمان‌یابی کنترل کند. مدارس و دانشگاه‌ها نیز از تأثیر این فضای امنیتی جدا نیستند و دانش‌آموزان، دانشجویان و معلمان در آغاز سال تحصیلی جدید با جامعه‌ای روبه‌رو هستند که مسئله آزادی، حق اعتراض و امکان فعالیت مستقل جمعی بیش از هر زمان دیگری اهمیت یافته است.

جنگ نیز خود به یکی از عوامل تشدید بحران اجتماعی تبدیل شده است. بمباران و حملات نظامی

امپریالیسم آمریکا و رژیم اشغالگر و نسل‌کش اسرائیل، ویرانی زیرساخت‌ها، کشته و زخمی شدن غیرنظامیان و گسترش ناامنی را به همراه داشته و تنش‌های ادامه‌دار در تنگه هرمز و منطقه همچنان بر زندگی مردم و اقتصاد ایران فشار وارد می‌کند. مردم ایران هم‌زمان با پیامدهای سیاست‌های جمهوری اسلامی، هزینه جنگ، تحریم و مداخله قدرت‌های خارجی را نیز می‌پردازند. ادامه این چرخه، فضای بیشتری برای نظامی‌شدن جامعه، محدود شدن آزادی‌های سیاسی و انتقال منابع عمومی از آموزش، بهداشت و رفاه اجتماعی به بخش‌های نظامی و امنیتی ایجاد می‌کند.

در چنین شرایطی مدارس و دانشگاه‌ها بخشی از جامعه‌ای هستند که در آن کارگران برای دستمزد و امنیت شغلی، معلمان برای معیشت و آزادی تشکل، بازنشستگان برای زندگی شایسته، زنان برای برابری و آزادی، خانواده‌های زندانیان و جان‌باختگان برای دادخواهی و بخش‌های مختلف مردم برای برخورداری از حقوق اجتماعی و سیاسی مبارزه می‌کنند. تجربه سال‌های گذشته نشان داده است که دانشجویان و جوانان در بسیاری از این حرکت‌ها حضور پررنگی داشته‌اند و دانشگاه بارها به محل طرح پرسش‌های اساسی جامعه درباره آزادی، برابری، عدالت اجتماعی و آینده سیاسی ایران تبدیل شده است.

در شرایطی بحرانی کنونی که جامعه ایران هم‌زمان زیر فشار سرکوب داخلی، جنگ، تحریم

و رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی قرار گرفته است، حفظ استقلال سیاسی و اجتماعی جنبش‌های اجتماعی اهمیتی تعیین‌کننده دارد. جنبش‌های کارگری، زنان، دانشجویان، معلمان و دیگر بخش‌های معترض جامعه زمانی می‌توانند در مسیر مطالبات و منافع خود پیش بروند که سیاست و سازمان‌یابی‌شان از مراکز قدرت داخلی و پروژه‌های امپریالیستی و مداخله‌گر خارجی مستقل بماند. مبارزه با سرکوب، زندان و اعدام، دفاع از آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، مخالفت با جنگ و مداخله نظامی و ایستادگی در برابر تحریم‌هایی که بار اصلی آنها بر دوش مردم می‌افتد، اجزای به‌هم‌پیوسته چنین رویکردی هستند. آینده ایران باید با مشارکت آگاهانه و سازمان‌یافته مردم تحت ستم و استثمار و از دل مبارزات اجتماعی آنان شکل گیرد؛ خود درباره شکل جامعه، مناسبات سیاسی و مسیر تحول آن تصمیم بگیرند.

دانش‌آموزان و دانشجویان نیز بخشی از همین روند اجتماعی‌اند و مطالبات آنان مستقیماً با مسائل عمومی جامعه پیوند دارد: آموزش رایگان، عمومی و برابر؛ حق تحصیل برای همه کودکان؛ آزادی اندیشه، بیان و فعالیت سیاسی و اجتماعی؛ حق ایجاد تشکلهای مستقل دانش‌آموزی و دانشجویی؛ پایان مداخله نهادهای امنیتی در مدارس و دانشگاه‌ها؛ برابری جنسیتی؛ حق آموزش به زبان مادری؛ آزادی معلمان، دانشجویان و دیگر زندانیان سیاسی؛ و لغو

مجازات اعدام. دفاع از این مطالبات می‌تواند زمینه پیوند پایداتر میان جنبش دانشجویی و دانش‌آموزی با مبارزات معلمان، کارگران، زنان و دیگر بخش‌های جامعه را تقویت کند.

پیوند میان جنبش دانشجویی، جنبش معلمان، مبارزات کارگری، جنبش زنان و دیگر جنبش‌های اجتماعی که خواهان تغییرات بنیادی در جامعه هستند، می‌تواند امکان تبادل تجربه، گسترش همبستگی و دفاع مشترک از مطالبات اجتماعی را افزایش دهد. این پیوند زمانی پایدار می‌ماند که بر استقلال تشکلهای، مشارکت دموکراتیک از پایین و دخالت مستقیم کسانی استوار باشد که خود درگیر این مبارزات هستند. اول مهر امسال در شرایطی آغاز می‌شود که برای میلیون‌ها خانواده، مسئله آموزش با مسئله نان، کار، مسکن، آزادی و امنیت گره خورده است. آینده کودکان و جوانان ایران به جامعه‌ای نیاز دارد که ثروت و امکانات آن در خدمت رفاه عمومی، آموزش، بهداشت و رشد آزاد انسان قرار گیرد؛ جامعه‌ای که در آن هیچ کودکی به دلیل فقر، جنسیت، محل زندگی، زبان مادری یا موقعیت خانواده‌اش از حق آموزش محروم نماند و مدرسه و دانشگاه فضایی آزاد برای آموختن، اندیشیدن، پرسیدن و مشارکت اجتماعی باشد.

در آغاز این سال تحصیلی، جای خالی کودکانی و دانش‌آموزانی را نیز به یاد می‌آوریم که دیگر بر نیمکت‌های مدرسه و در کنار هم‌کلاسی‌هایشان حضور ندارند؛

آنان که در اعتراضات سال‌های اخیر، در سرکوب خیابانی و بمباران‌ها و حملات نظامی امپریالیسم آمریکا و رژیم شغالگر اسرائیل جان خود را از دست دادند. هر صندلی خالی در یک کلاس، یادآور زندگی ناتمامی است که می‌توانست در امنیت، آزادی و آرامش ادامه یابد؛ کودکی که باید درس می‌خواند، دوست پیدا می‌کرد، آینده‌اش را می‌ساخت و در شکل دادن به جامعه‌ای بهتر سهم می‌گرفت.

به یاد همه آنان، و در همبستگی با دانش‌آموزان، دانشجویان، معلمان و خانواده‌هایی که امروز زیر فشار فقر، جنگ، سرکوب و تبعیض زندگی می‌کنند، بر حق همگانی آموزش رایگان، زندگی در امنیت، آزادی، برابری و عدالت اجتماعی تأکید می‌کنیم. یاد جان‌باختگان را زنده نگه می‌داریم و خواست جامعه‌ای را دنبال می‌کنیم که در آن هیچ کودک و جوانی قربانی سرکوب، جنگ، فقر و تبعیض نشود؛ جامعه‌ای آزاد، برابر و سوسیالیستی که آموزش، بهداشت، مسکن و زندگی شایسته را حقوق همگانی بداند و ثروت و امکانات اجتماعی را در خدمت نیازهای انسان و رشد آزاد همه قرار دهد.

تحریریه

اول مهر ۱۴۰۵

چهار سال پس از ژینا؛

جامعه‌ای که تغییر کرده و قدرتی که هنوز باید ساخته شود



می‌کنند.

خیزش ژینا ۱۴۰۱ در چهار سال گذشته از خیابان به لایه‌های عمیق‌تری از زندگی اجتماعی منتقل شده است. میلیون‌ها زن در عمل بخشی از قواعد حجاب اجباری را کنار زده‌اند. خانواده‌های دادخواه حافظه کشته‌شدگان را زنده نگه داشته‌اند. زندانیان سیاسی شبکه‌های مقاومت خود را ساخته‌اند. کارزار «سه‌شنبه‌های نه به اعدام» این هفته به صدوسی‌وهشتمین هفته رسید و بنا بر گزارش منتشرشده، زندانیان در ۶۲ زندان در آن مشارکت داشتند. معلمان، بازنشستگان، کارگران و گروه‌های مختلف اجتماعی نیز طی این سال‌ها مطالبات خود را در فضایی دنبال کرده‌اند که تجربه خیزش ژینا بر زبان سیاسی جامعه اثر گذاشته است. آزادی بدن، حق انتخاب، برابری جنسیتی، حق تشکل، آزادی زندانی سیاسی و حق دخالت مردم در تعیین سرنوشت خود اکنون در حوزه‌هایی به هم رسیده‌اند که پیش از ۱۴۰۱ ارتباط میان آنها به این اندازه آشکار نبود.

چهارمین سالگرد ژینا در شرایطی فرارسیده که سرکوب همچنان یکی از ابزارهای اصلی حکومت برای اداره بحران سیاسی و اجتماعی است. تجربه خیزش ۱۴۰۱ در

چهار سال پس از مرگ ژینا (مهسا) امینی، شاید گویاترین تصویر از وضعیت امروز ایران را بتوان در سقز دید. روز چهارشنبه ۲۵ شهریور، نیروهای امنیتی از روزهای قبل در شهر مستقر شده بودند، مسیرهای منتهی به آرامستان آجچی زیر کنترل قرار داشت، شماری از فعالان و کسبه در شهرهای کردستان احضار یا بازداشت شده بودند و حکومت می‌کوشید امکان تجمع در مزار ژینا را محدود کند. با وجود این فشار، بازار سقز تقریباً به‌طور کامل تعطیل شد و اعتصاب به سنجندج، دیواندره، مهاباد، بوکان، اشنویه و چند شهر دیگر گسترش یافت. گزارشات منتشر شده، مشارکت کسبه در برخی از این شهرها را بین ۵۰ تا ۷۰ درصد برآورد کرده‌اند و تعطیلی بازار در دست‌کم یازده شهر را تأیید شده است. چهار سال پس از خیزشی که از قتل یک زن جوان گرد در بازداشتگاه گشت ارشاد آغاز شد و سراسر کشور را تکان داد، حکومت هنوز برای سالگرد او نیروی مسلح به خیابان می‌فرستد و بخشی از جامعه هنوز قادر است در پاسخ، یک روز عادی اقتصادی را به اعتصاب سیاسی تبدیل کند. همین دو واقعیت نقطه مناسبی برای فهم موقعیت کنونی جامعه ایران پس از چهار سال از «زن، زندگی، آزادی» فراهم

حافظه جامعه با کشته‌شدن معترضان، بازداشت‌های گسترده، شکنجه، زندان و احکام سنگین ثبت شده و همان سازوکار در مواجهه با موج‌های اعتراضی بعدی نیز ادامه یافته است. اعتراضات دی‌ماه گذشته بار دیگر نشان داد که هرگاه نارضایتی انباشته از سطح پراکنده و روزمره عبور می‌کند و به حرکت جمعی در خیابان تبدیل می‌شود، دستگاه قدرت با بسیج نیروهای امنیتی و انتظامی، بازداشت و کشتار به میدان می‌آید. گسترش اعدام‌ها و پرونده‌های امنیتی در ماه‌های پس از آن نیز ادامه همین سیاست برای ایجاد هراس و جلوگیری از بازسازی شبکه‌های اعتراضی بوده است.

جنگ این وضعیت را پیچیده‌تر کرده است. جامعه ایران اکنون فشار دوگانه‌ای را تجربه می‌کند که هر سوی آن مستقیماً بر زندگی مردم اثر می‌گذارد. حملات نظامی آمریکا و اسرائیل شهرها، زیرساخت‌ها و زندگی غیرنظامیان را در معرض ویرانی قرار داده و تحریم و محاصره اقتصادی فشار بیشتری بر معیشت مردم وارد کرده است. جمهوری اسلامی نیز شرایط جنگی را در خدمت گسترش فضای امنیتی، کنترل جامعه و برخورد با مخالفان قرار داده است. جامعه‌ای که برای آزادی، برابری، کار،

امنیت و حق سازمان‌یابی مبارزه می‌کند، برای تحقق همین خواسته‌ها به پایان جنگ و رفع تهدید نظامی نیز نیاز دارد. بمباران و محاصره ظرفیت‌های اجتماعی را فرسوده می‌کنند، زندگی روزمره را دشوارتر می‌سازند و فضای بیشتری برای امنیتی‌شدن جامعه فراهم می‌آورند. سرکوب داخلی نیز امکان شکل‌گیری تشکلات و نهادهایی را محدود می‌کند که مردم از طریق آنها می‌توانند در برابر جنگ و بحران اقتصادی از منافع خود دفاع کنند. مبارزه برای صلح، آزادی‌های سیاسی، پایان اعدام و زندان سیاسی، حق تشکلات و اعتصاب و بهبود شرایط زندگی از همین نقطه به یکدیگر متصل می‌شوند.

این پیوند در شرایط کنونی اهمیت بیشتری پیدا کرده است. جنگ وارد مرحله‌ای فرسایشی شده و مذاکرات، فشار اقتصادی، حملات نظامی و کشمکش بر سر مسیرهای انرژی هم‌زمان جریان دارند. هر دوره کوتاه کاهش درگیری می‌تواند با حمله‌ای تازه پایان یابد و هر تشدید نظامی فشار بیشتری بر اقتصاد و زندگی مردم وارد کند. تحریم‌های مالی و محدودیت صادرات نفت نیز منابع اقتصادی کشور را کاهش می‌دهند و اثر آنها از مسیر تورم، کاهش ارزش پول، کمبود کالا و فرسایش خدمات عمومی به جامعه منتقل می‌شود. ادامه این وضعیت می‌تواند بحران اقتصادی و سیاسی را عمیق‌تر کند و زمینه اعتراض‌های تازه‌ای را به وجود آورد؛ همان احتمالی که دستگاه امنیتی جمهوری اسلامی از ماه‌ها پیش برای مهار آن آماده شده است.

در چنین موقعیتی، مسئله اصلی برای جنبش‌های اجتماعی حفظ و گسترش توان مستقل جامعه است. پایان جنگ و جلوگیری از بمباران ایران، آزادی زندانیان سیاسی، توقف اعدام، آزادی تشکلات و اعتصاب و امکان دخالت مستقیم مردم در تعیین آینده کشور اجزای یک مبارزه اجتماعی به هم پیوسته‌اند. قدرت این سیاست زمانی افزایش پیدا می‌کند که از سطح موضع‌گیری سیاسی عبور کند و در محیط کار، محله، دانشگاه و شبکه‌های اجتماعی جامعه شکل سازمان‌یافته پیدا کند. چهار سال تجربه پس از زینا نشان داده است که ظرفیت اعتراض در جامعه

ایران گسترده است؛ مسئله‌ای که همچنان در برابر این جامعه قرار دارد، تبدیل این ظرفیت به نیرویی پایدار و مستقل است که بتواند در برابر جنگ، سرکوب و مناسباتی که هزینه هر بحران را بر زندگی مردم تحمیل می‌کنند، قدرت اجتماعی خود را بسازد.

در سوی دیگر منطقه، پیشروی حوثی‌ها در ساحل دریای سرخ و تحولات باب‌المندب، چین و عربستان را نیز وارد سطح تازه‌ای از کشمکش کرده است. رویترز روز ۱۷ سپتامبر گزارش داد که پکن پس از درخواست عربستان، از تهران خواسته از نفوذ خود برای مهار حوثی‌ها استفاده کند. چین بزرگ‌ترین شریک تجاری ایران و خریدار عمده نفت آن است و هم‌زمان روابط اقتصادی بسیار گسترده‌ای با عربستان و دیگر کشورهای خلیج فارس دارد. این وضعیت محدودیت تصور ساده‌ای از «شرق» به عنوان پشتوانه ثابت جمهوری اسلامی را آشکار می‌کند. سرمایه، انرژی و امنیت مسیرهای تجاری منافع دولت چین را شکل می‌دهند و هر اختلال هم‌زمان در هرمز و باب‌المندب مستقیماً آن منافع را تهدید می‌کند.

برای مردم ایران، این جغرافیای بزرگ قدرت در قیمت کالا، دستمزد، بیکاری و کیفیت زندگی ظاهر می‌شود. جنگ صادرات نفت و تجارت را مختل کرده، تحریم‌های آمریکا مسیرهای مالی را محدودتر کرده و اقتصاد داخلی از سال‌ها تورم، کسری بودجه، فساد، خصوصی‌سازی و فرسایش خدمات عمومی رنج می‌برد. در چنین شرایطی، خانواده مزدبگیر هزینه سیاست‌هایی را می‌پردازد که در تعیین آنها سهمی ندارد. ارزش واقعی مزد پایین می‌آید، هزینه خوراک و مسکن بالا می‌رود، درمان به تعویق می‌افتد و بخش بزرگ‌تری از درآمد صرف نیازهای اولیه می‌شود. ثروتمندان و صاحبان دارایی امکان تبدیل پول به ارز، طلا، زمین و سرمایه را دارند و کاهش ارزش ریال برای مزدبگیر مستقیماً به کاهش سطح زندگی تبدیل می‌شود. جنگ و تحریم این شکاف طبقاتی را عمیق‌تر می‌کنند و سیاست اقتصادی داخلی مسیر انتقال هزینه به پایین جامعه را هموار می‌سازد.

اعتراضات هفته گذشته نیز این واقعیت

را نشان می‌دهند. بازنشستگان مخابرات روز دوشنبه در شهرهای مختلف دوباره تجمع کردند و مطالبات مربوط به حقوق، درمان و تعهدات شرکت را پی گرفتند. در خوزستان، اعتراض‌های کارگری هفته‌های اخیر بر سر مزدهای معوق، امنیت شغلی و حق اشتغال ادامه داشته است. اسماعیل بخشی، کارگر سابق نیشکر هفت‌تپه و از چهره‌های شناخته‌شده جنبش کارگری، از ۱۷ شهریور مقابل ورودی مجتمع برای بازگشت به کار تحصن کرده است. این حرکت در محیطی رخ می‌دهد که هفت‌تپه طی سال‌ها به یکی از مهم‌ترین تجربه‌های مبارزه علیه خصوصی‌سازی، مدیریت رانتی، مزدهای معوق و سرکوب فعالان کارگری تبدیل شده است.

چهار سال پیش شعار «زن، زندگی، آزادی» از نقطه‌ای آغاز شد که حکومت قصد داشت بدن زن را موضوع فرمان و انضباط دولتی نگه دارد. حرکت اجتماعی به سرعت مسئله را به آزادی سیاسی، تبعیض ملی، فقر، کار، دانشگاه، مدرسه و شکل قدرت گسترش داد. همین گسترش یکی از مهم‌ترین میراث‌های آن خیزش است. زن کارگر یا معلم هم‌زمان با تبعیض جنسیتی، مزد، امنیت شغلی و حق تشکلات مواجه است. زن گُرد یا بلوچ تجربه جنسیت را در کنار تبعیض ملی و توسعه نامتوازن زندگی می‌کند. خانواده کارگری آزادی را در رابطه با حق اعتراض، امنیت اقتصادی و امکان سازمان‌یابی تجربه می‌کند. مفهوم «زندگی» از این مسیر به مجموعه شرایط مادی و سیاسی تبدیل می‌شود که انسان برای اداره آزادانه زندگی خود به آنها نیاز دارد.

با این همه، فاصله بزرگی میان تغییر اجتماعی و تغییر توازن قدرت باقی مانده است. خیزش ۱۴۰۱ توانست اقتدار فرهنگی جمهوری اسلامی را در حوزه‌هایی جدی فرسوده کند و مناسبات جنسیتی و زبان سیاسی نسل بزرگی را تغییر دهد. دستگاه دولت همچنان ابزارهای اصلی قدرت متمرکز را در اختیار دارد: نیروهای مسلح، زندان، دادگاه، بودجه، رسانه رسمی و شبکه اداری. تجربه دی‌ماه گذشته نیز نشان داد که گسترده‌ی نارضایتی و شجاعت خیابانی، بدون سازمان‌های پایدار و شبکه‌هایی که بتوانند حرکت را

کارگران و کارزار زندانیان علیه اعدام نشان می‌دهند که جامعه همچنان ظرفیت کنش جمعی خود را حفظ کرده است. پرسش اصلی چهار سال پس از ژینا اکنون از دل همین تجربه‌ها سر برمی‌آورد: چگونه نیرویی که توانسته خیابان را برای ماه‌ها به حرکت درآورد، قواعد اجتماعی را تغییر دهد، حجاب اجباری را در عمل عقب براند و در سخت‌ترین شرایط اعتصاب و اعتراض را ادامه دهد، می‌تواند قدرت پایدار خود را بسازد؟ پاسخ آماده‌ای بیرون از این مبارزات وجود ندارد. پاسخ در تشکلهایی شکل می‌گیرد که دوام می‌آورند، در پیوندهایی که میان جنبش‌ها ساخته می‌شوند، در تجربه‌هایی که از هر شکست و پیشروی حفظ می‌شوند و در برنامه‌ای که آزادی زن، برابری، کار، نان، مسکن، صلح و حق اداره جامعه را به یکدیگر متصل می‌کند. بعد از چندین دهه اعتراض و قیام‌های مداوم، مسئله تعیین‌کننده دیگر اثبات وجود نارضایتی در ایران نیست؛ مسئله سازمان‌دادن قدرت اجتماعی عظیمی است که بارها خود را نشان داده و هنوز برای تبدیل شدن به نیروی تعیین‌کننده آینده ایران راهی دشوار در پیش دارد.

بتوانند زندگی روزمره را به مسئله قدرت متصل کنند.

«کار، نان، مسکن، آزادی» در چنین شرایطی ظرفیت تبدیل شدن به یکی از زبان‌های این پیوند را دارد. کار مسئله مزد، امنیت شغلی و اختیار انسان بر شرایط تولید را مطرح می‌کند. نان پرسش توزیع ثروتی را پیش می‌کشد که میلیون‌ها نفر تولید می‌کنند. مسکن مستقیماً به مالکیت زمین، بانک، اجاره و سوداگری مربوط است. آزادی حق تشکل، اعتصاب، بیان، برابری جنسیتی و مشارکت مستقیم مردم در اداره جامعه را دربرمی‌گیرد. این مطالبات زمانی نیروی سیاسی پیدا می‌کنند که حاملان اجتماعی آنها بتوانند در محیط کار، محله، دانشگاه و سراسر جامعه سازمان پیدا کنند و در تصمیم‌گیری جمعی حضور داشته باشند.

در این میان، جنگ خطر دیگری نیز برای آینده ایران ایجاد کرده است. فرسایش جمهوری اسلامی و تشدید فشار خارجی می‌تواند زمینه جابه‌جایی‌های سیاسی بزرگی را فراهم کند.

امپریالیسم آمریکا، اسرائیل، نیروهای سلطنت‌طلب و بخش‌های مختلف اپوزیسیون هر کدام تصویری از نظم آینده دارند. طبقه کارگر و جنبش‌های اجتماعی برای تأثیرگذاری بر این آینده به نیروی مستقل خود نیاز دارند. استقلال طبقاتی در اینجا معنایی بسیار عینی پیدا می‌کند: جامعه بتواند هم‌زمان با مقابله با جمهوری اسلامی، سرنوشت خود را از برنامه دولت‌های خارجی و نیروهایی که خواهان بازسازی شکل دیگری از قدرت از بالای سر مردم هستند جدا نگه دارد.

چهارمین سالگرد ژینا از این جهت فقط یادآوری رویدادی در شهریور ۱۴۰۱ نیست. چهار سال گذشته نشان داده است که جامعه ایران از آن نقطه عبور کرده و بسیاری از روابط پیشین را تغییر داده است. حکومت نیز طی همین دوره دستگاه سرکوب را گسترش داده، اعدام را تشدید کرده و در مواجهه با اعتراضات دی‌ماه بار دیگر به خشونت گسترده متوسل شده است. جنگ خارجی لایه تازه‌ای از ویرانی و ناامنی را بر این بحران افزوده است. در میانه همه اینها، اعتصاب کردستان، اعتراض بازنشستگان، مقاومت زنان، مبارزه

در دوره سرکوب حفظ کنند، با محدودیت جدی روبه‌رو می‌شوند. مسئله‌ای که چهار سال پس از ژینا با وضوح بیشتری دیده می‌شود، چگونگی تبدیل تغییرات عمیق اجتماعی به قدرت سازمان‌یافته است. اعتصاب ۲۵ شهریور در کردستان از همین جهت اهمیت دارد. اعتصاب شکلی از مبارزه است که توان اجتماعی را از محل تولید، کار و گردش اقتصادی وارد سیاست می‌کند. مغازه‌دار سقزی که کرکره را پایین می‌کشد، تصمیم خود را در کنار صدها نفر دیگر عملی می‌کند و همین هم‌زمانی به حرکت قدرت می‌دهد. تجربه‌ای از اعتماد، هماهنگی و هزینه مشترک شکل می‌گیرد. چنین تجربه‌هایی اگر با سازمان‌های پایدار در محیط کار و محله، تشکل‌های زنان، شوراهای دانشجویی، تشکل‌های معلمان، بازنشستگان و شبکه‌های دادخواهی پیوند بخورند، امکان تداوم مبارزه را افزایش می‌دهند.

اینجا مسئله سازمان‌یابی از دل خود تجربه چهار سال گذشته بیرون می‌آید. بحران اقتصادی به خودی خود آگاهی مشترک تولید نمی‌کند. جنگ نیز به خودی خود جامعه را در مسیر آزادی قرار نمی‌دهد. خشم می‌تواند انفجارهای بزرگ اجتماعی ایجاد کند و جهت آینده آن در جریان مبارزه و از طریق سازمان، برنامه، تجربه جمعی و رابطه میان نیروهای اجتماعی ساخته می‌شود. جمهوری اسلامی این مسئله را می‌فهمد؛ به همین دلیل تشکل مستقل، اعتصاب، شبکه‌های زنان، فعالیت دانشجویی و حتی هماهنگی مغازه‌داران را مسئله امنیتی تلقی می‌کند.

برای نیروهای چپ و سوسیالیست نیز همین نقطه معیار سنجش جدی است. رابطه با جامعه از حضور در مبارزه واقعی، شناخت مطالبات مشخص، کمک به ایجاد ارتباط میان کانون‌های پراکنده و تقویت استقلال سازمان‌های اجتماعی ساخته می‌شود. کارگر هفت‌تپه، بازنشسته‌های مخبرات، زن معترض به حجاب اجباری، زندانی مخالف اعدام، دانشجوی مغازه‌دار، اعتصابی کردستان هر کدام از موقعیت اجتماعی متفاوتی وارد مبارزه می‌شوند. امکان شکل‌گیری یک نیروی اجتماعی وسیع در ایجاد پیوند میان این تجربه‌ها و یافتن مطالبات مشترکی قرار دارد که

برنامه برای تغییر

خوانشی از برنامه سازمان اتحاد فدائیان کمونیست

بخش دوم / نظریه و عمل؛ برنامه سیاسی چه چیزی را به هم پیوند می‌دهد؟

در قسمت نخست «برنامه برای تغییر» مسیر تاریخی شکل‌گیری سازمان اتحاد فدائیان کمونیست را دنبال کردیم؛ مسیری که تجربه جنبش فدائی، انقلاب ۱۳۵۷، انشعاب‌ها، نقد گذشته و فرایند نوسازی را به تدوین برنامه و اساسنامه جدید رساند. اکنون می‌توان وارد خود سند شد و پیش از پرداختن به نخستین بحث نظری آن، یک پرسش پایه‌ای را روشن کرد: برنامه سیاسی چه کارکردی دارد و چرا این سند از یک مقدمه و نه فصل با موضوعاتی ظاهراً متفاوت تشکیل شده است؟

پاسخ برنامه به این پرسش در بخش کوتاهی با عنوان «توضیح مختصر درباره ساختار برنامه» آمده است. اهمیت این چند صفحه بسیار بیشتر از حجم آن است. این بخش در واقع نقشه راه کل سند را در اختیار خواننده قرار می‌دهد. برنامه از نظریه آغاز می‌کند، تاریخ سرمایه‌داری و سوسیالیسم را بررسی می‌کند، سپس همین مسیر را در تاریخ ایران دنبال می‌کند، به ساختار طبقاتی جامعه می‌رسد و از مجموعه این بررسی‌ها برنامه سیاسی و استراتژی اتحادهای طبقاتی را استخراج می‌کند.

این ترتیب تصادفی نیست. پشت آن یک روش سیاسی معین قرار دارد: برای تعیین اینکه چه باید کرد، ابتدا باید جامعه‌ای را که قرار است تغییر کند شناخت؛ نیروهای اجتماعی درون آن را تشخیص داد؛ مناسبات میان طبقات را فهمید؛ تجربه مبارزات گذشته را بررسی کرد؛ هدف تحول اجتماعی را روشن ساخت؛ و سپس درباره قدرت سیاسی، سازمان‌یابی، مطالبات، اتحادها و مسیر مبارزه تصمیم گرفت.

به همین دلیل، «برنامه» در این سند معنایی

گسترده‌تر از فهرستی از خواسته‌ها دارد. برنامه، پیوند میان شناخت جامعه و تغییر آن فرض کنیم یک جریان سیاسی خواهان رفع بیکاری، تأمین مسکن، آزادی‌های سیاسی، برابری زنان و مردان، آموزش و بهداشت عمومی و افزایش حقوق کارگران باشد. این مطالبات به خودی خود هنوز توضیح نمی‌دهند که چرا بیکاری و فقر بازتولید می‌شوند، منشأ نابرابری کجاست، قدرت اقتصادی در دست چه طبقه‌ای متمرکز است، دولت چه نسبتی با این ساختار دارد و چه نیروی اجتماعی قادر است مناسبات موجود را دگرگون کند.

برنامه سیاسی زمانی شکل منسجم پیدا می‌کند که میان این سطوح رابطه برقرار شود.

برای نمونه، اگر فقر فقط نتیجه تصمیم اشتباه چند مدیر یا یک دولت تلقی شود، راه حل نیز عمدتاً به تعویض مدیران، اصلاح قوانین یا تغییر سیاست‌های اقتصادی محدود خواهد شد. اگر فقر و نابرابری در ارتباط با مالکیت بر ابزار تولید، کار مزدی، انباشت سرمایه و توزیع طبقاتی ثروت توضیح داده شوند، دامنه پرسش تغییر می‌کند. آن گاه باید درباره خود مناسبات تولید، مالکیت، طبقات، دولت و سازمان قدرت اجتماعی نیز سخن گفت.

برنامه سازمان اتحاد فدائیان کمونیست از چنین نقطه‌ای حرکت می‌کند. برای همین فصل نخست خود را به مباحث نظری اختصاص می‌دهد و بحث را از «مبارزه طبقاتی و کمونیسم» آغاز می‌کند. سپس سرمایه‌داری، انقلاب اجتماعی، سوسیالیسم و دموکراسی، دولت، کار و مالکیت را در امتداد یکدیگر بررسی می‌کند.

در منطق این ساختار، برنامه سیاسی محصول شناخت مناسبات اجتماعی است. نظریه ابزار توضیح این مناسبات را فراهم می‌کند و برنامه، نتایج این شناخت را به هدف و جهت عمل سیاسی تبدیل می‌کند. چرا برنامه با نظریه آغاز می‌شود؟

فصل اول بخش نظری برنامه است. خود سند توضیح می‌دهد که هدف آن ارائه تصویری مشخص از مبارزه طبقاتی، روند سرمایه‌داری و سوسیالیسم و موضوعاتی چون دموکراسی، دولت، مالکیت و کار است. ارتباط این مفاهیم را می‌توان با یک مثال ساده‌تر دید.

یک کارگر برای زندگی نیروی کار خود را می‌فروشد و در برابر آن مزد دریافت می‌کند. کارخانه، ماشین‌آلات، مواد اولیه و محصولی که تولید می‌شود متعلق به صاحب سرمایه است. همین رابطه ما را با مسئله کار مزدی روبه‌رو می‌کند. اگر بخواهیم بدانیم سود چگونه شکل می‌گیرد، به بحث ارزش اضافی می‌رسیم. اگر بررسی‌ها را به یک طرف صاحب کارخانه و سرمایه است و طرف دیگر برای تأمین زندگی ناچار به فروش نیروی کار خود است، مسئله مالکیت بر ابزار تولید مطرح می‌شود. وقتی این دو موقعیت اجتماعی را در مقیاس کل جامعه بررسی کنیم، به طبقات و رابطه میان آنها می‌رسیم. هنگامی که منافع این طبقات در عرصه اقتصادی و سیاسی با یکدیگر برخورد می‌کنند، وارد قلمرو مبارزه طبقاتی می‌شویم. و زمانی که مسئله تغییر خود این مناسبات مطرح شود، بحث انقلاب اجتماعی، قدرت سیاسی و سوسیالیسم پیش می‌آید.

بنابراین مفاهیم فصل اول یک واژه‌نامه نظری نیستند. هر مفهوم حلقه‌ای از توضیح یک

رابطه اجتماعی واقعی است.

همین ویژگی توضیح می‌دهد که چرا برنامه مسئله دموکراسی را در کنار سوسیالیسم و مسئله دولت را در کنار مالکیت و کار قرار داده است. اگر قرار است شکل مالکیت و سازمان تولید تغییر کند، این پرسش نیز مطرح می‌شود که تصمیم‌های عمومی چگونه گرفته خواهند شد، قدرت سیاسی در اختیار چه نهادهایی قرار خواهد داشت، آزادی‌های سیاسی چگونه تضمین می‌شوند و تولیدکنندگان چه نقشی در اداره جامعه خواهند داشت.

برنامه از همان ابتدا می‌خواهد این پرسش‌ها در تعریف سوسیالیسم حضور داشته باشند.

حزب چگونه وارد این ساختمان می‌شود؟

فصل دوم به «مشخصات عمومی حزب کمونیست» و سپس «حزب یک نیروی انتقادی» اختصاص دارد. توضیح ساختار برنامه نشان می‌دهد که نویسندگان، حزب را یکی از مسائل مهم و مورد مناقشه جنبش کمونیستی می‌دانند و می‌خواهند مشخصات آن را با جمع‌بندی تجربه گذشته و با نگاه به آینده صورت‌بندی کنند. سند همچنین بر آگاهی اعضا از ساختار نظری و تشکیلاتی حزب و مشارکت آنان در ساختن آن تأکید دارد.

جای فصل حزب بلافاصله پس از مبانی نظری معنادار است. اگر مبارزه طبقاتی یک فرایند اجتماعی باشد، مسئله سازمان‌یابی آگاهانه درون این مبارزه مطرح می‌شود. طبقه کارگر یک جمعیت همگن نیست. کارگران در صنایع و مناطق مختلف زندگی می‌کنند، سطح آگاهی و تجربه سیاسی متفاوتی دارند و تحت تأثیر سنت‌ها، ایدئولوژی‌ها و شرایط گوناگون قرار می‌گیرند. مبارزه روزمره نیز از اعتصاب برای دستمزد تا مبارزه علیه سرکوب سیاسی، تبعیض و جنگ می‌تواند شکل‌های متفاوتی داشته باشد.

پرسش حزب در چنین زمینه‌ای شکل می‌گیرد: چگونه تجربه‌های پراکنده مبارزه به آگاهی و سیاست مشترک تبدیل می‌شوند؟ چگونه می‌توان از تجربه شکست‌ها آموخت؟ رابطه سازمان کمونیستی با طبقه کارگر و تشکلهای مستقل آن چیست؟ اختلاف نظر درون یک حزب چگونه باید جریان پیدا کند؟ حزب چگونه نظریه خود را در برخورد با تجربه واقعی اصلاح و تکامل می‌دهد؟

این پرسش‌ها در قسمت‌های بعدی مجموعه، هنگامی که به فصل دوم برسیم، به تفصیل بررسی خواهند شد. فعلاً اهمیت آنها در

معماری برنامه مورد نظر است: شناخت مناسبات طبقاتی، مسئله سازمان‌یابی سیاسی را پیش می‌کشد.

چرا تاریخ سرمایه‌داری و سوسیالیسم وارد برنامه شده است؟

پس از نظریه و حزب، سند دو فصل کامل را به تاریخ جهانی اختصاص می‌دهد.

فصل سوم سیمای عمومی سرمایه‌داری در حدود یک‌ونیم قرن را بررسی می‌کند و می‌کوشد مراحل مختلف تحول آن را توضیح دهد. فصل چهارم مسیر تاریخی سوسیالیسم و کمونیسم را در همین دوره دنبال می‌کند؛ از رشد مبارزه طبقاتی تا شکست‌ها و پیروزی‌های جنبش سوسیالیستی.

وجود این دو فصل یک نکته روش‌شناختی مهم دارد. سرمایه‌داری یک ساختار منجمد نیست. شکل بنگاه اقتصادی، بازار جهانی، سرمایه مالی، فناوری، سازمان تولید، ترکیب طبقه کارگر و رابطه میان دولت‌ها در طول تاریخ تغییر کرده است. به همین ترتیب، جنبش سوسیالیستی نیز تاریخ واقعی خود را دارد؛ انقلاب کرده، دولت تشکیل داده، سازمان‌های بزرگ کارگری ساخته، شکست خورده، دچار بحران شده و تجربه‌های متفاوتی پشت سر گذاشته است.

برنامه می‌خواهد نظریه از این تاریخ عبور کند. به همین علت «ضرورت بازنگری گذشته» در آغاز فصل سوم قرار گرفته است. برای جریانی که خود در قسمت نخست این مجموعه دیدیم نقد تجربه گذشته را بخشی از فرایند نوسازی خود قرار داده، بررسی تاریخ جهانی سرمایه‌داری و سوسیالیسم ادامه همان روش در سطحی وسیع‌تر است.

از جهان به ایران

پس از این چهار فصل، زاویه دید برنامه مشخص‌تر می‌شود.

فصل پنجم تاریخ سرمایه‌داری ایران را طی حدود یک قرن بررسی می‌کند و فصل ششم به تاریخ سوسیالیسم و جنبش کمونیستی در ایران می‌پردازد. برنامه از خواننده می‌خواهد رشد و تحولات سرمایه‌داری ایران را بشناسد و هم‌زمان تجربه جنبش کارگری و کمونیستی، فرازها، شکست‌ها، پیروزی‌ها و مشکلات آن را مطالعه کند.

علت این حرکت از سطح جهانی به ایران روشن است. مفاهیمی مانند سرمایه، طبقه و کار مزدی خصلت عمومی دارند، اما مبارزه سیاسی همیشه در یک جامعه تاریخی مشخص جریان دارد.

سرمایه‌داری ایران مسیر تاریخی خاص خود

را طی کرده است. ساخت دولت، اصلاحات ارضی، درآمد نفت، مهاجرت روستا به شهر، توسعه صنعتی، انقلاب ۱۳۵۷، استقرار جمهوری اسلامی و تحولات بعدی بر ترکیب طبقات و شکل مبارزه اجتماعی تأثیر گذاشته‌اند. از سوی دیگر، جنبش سوسیالیستی ایران نیز تجربه ویژه‌ای از انقلاب مشروطه و نخستین تشکلهای سوسیالیستی تا حزب کمونیست ایران، حزب توده، جنبش فدائی، انقلاب ۵۷ و تحولات پس از آن دارد.

از دید برنامه، سیاست کمونیستی در ایران باید این تاریخ مشخص را بشناسد. جامعه‌ای که قرار است تغییر کند، از چه نیروهایی تشکیل شده است؟

فصل هفتم این حرکت را یک مرحله جلوتر می‌برد و مستقیماً به ترکیب طبقاتی جامعه ایران پس از انقلاب ۱۳۵۷ می‌پردازد. سرمایه‌داران، طبقه کارگر، خرده‌بورژوازی، کشاورزی، بیکاران، ترکیب ملی و فرهنگی و مذهب در این بخش بررسی می‌شوند. هدفی که سند برای این فصل بیان می‌کند، دستیابی به تصویری از ساختار اقتصادی - اجتماعی و توازن نیروهای طبقاتی است تا نتیجه‌گیری سیاسی بر پایه شناخت مشخص جامعه صورت گیرد.

اینجا به یکی از مهم‌ترین نقاط ساختمان برنامه می‌رسیم.

شناخت اینکه سرمایه‌داری چگونه کار می‌کند هنوز برای تعیین یک استراتژی سیاسی کافی نیست. باید دانست در جامعه مشخص ایران چه طبقات و گروه‌هایی حضور دارند، موقعیت اقتصادی آنها چیست، وزن اجتماعی‌شان چقدر است، چه منافعی دارند و چه رابطه‌ای میان آنها برقرار است. برای مثال، هنگامی که برنامه در فصل نهم از «نیروی کار در برابر سرمایه» سخن می‌گوید، این مفهوم باید بر تحلیلی از طبقه کارگر و سایر نیروهای اجتماعی استوار باشد. بحث اتحاد طبقاتی بدون شناخت نیروهایی که قرار است متحد شوند، به یک فرمول سیاسی تبدیل می‌شود.

به همین علت فصل هفتم پل مستقیمی میان تحلیل تاریخی و برنامه سیاسی است. البته این بخش از سند بیش از بخش‌های نظری به زمان تدوین برنامه وابسته است. ترکیب نیروی کار، شکل اشتغال، جمعیت شهری و روستایی، ساختار صنایع و خدمات، مهاجرت، کار قراردادی و موقت، اقتصاد پلتفرمی و بسیاری از شاخص‌های جامعه

ایران طی سال‌های بعد تغییر کرده‌اند. در قسمت مربوط به این فصل، داده‌ها و تحلیل تاریخی خود برنامه را دقیق توضیح خواهیم داد و سپس مشخص خواهیم کرد کدام بخش‌ها برای شناخت جامعه امروز نیازمند بررسی و به‌روزرسانی آماری هستند. این تمایز برای خواندن دقیق یک سند سیاسی ضروری است.

جایی که تحلیل به برنامه سیاسی تبدیل می‌شود

فصل هشتم نقطه‌ای است که همه مسیرهای قبلی به آن می‌رسند.

خود سند صریحاً این فصل را محصول مباحث پیشین و نتیجه‌گیری از شرایط بررسی شده معرفی می‌کند. در اینجا هدف مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم در ایران صورت سیاسی مشخص پیدا می‌کند و مسئله قدرت سیاسی، شوراها، وظایف سیاسی و اقتصادی آنها و رابطه میان هدف سوسیالیستی و اصلاحات اجتماعی مطرح می‌شود.

این نکته برای فهم کل برنامه تعیین‌کننده است.

وقتی سند از «جمهوری فدراتیو شورایی ایران» سخن می‌گوید، این عنوان را نمی‌توان جدا از فصل‌های پیشین خواند. برای فهم آن باید بدانیم برنامه دولت را چگونه تعریف می‌کند، درباره دموکراسی چه می‌گوید، شورا را چگونه می‌فهمد، چه تحلیلی از طبقات جامعه ایران دارد و مالکیت و سازمان اقتصادی جامعه را چگونه صورت‌بندی می‌کند.

همین قاعده درباره مطالبات مشخص برنامه نیز صدق می‌کند. آزادی بیان و تشکل، حقوق زنان، حقوق کارگران، رفاه عمومی، آموزش، بهداشت، مسکن، مسئله ملی، کشاورزی و محیط زیست در یک مجموعه سیاسی قرار گرفته‌اند. برنامه می‌کوشد رابطه این مطالبات را با ساختار قدرت و مناسبات طبقاتی توضیح دهد.

بنابراین وقتی در قسمت‌های آینده به فصل هشتم برسیم، فقط با یک فهرست از خواسته‌ها روبه‌رو خواهیم بود. پرسش اصلی این خواهد بود که این مطالبات در چه طرحی از تحول جامعه جای گرفته‌اند و چه ساختار سیاسی و اقتصادی برای تحقق آنها پیشنهاد شده است؟

و سرانجام؛ چه نیروهایی این تغییر را پیش می‌برند؟

پس از تعیین هدف سیاسی، یک پرسش هنوز باقی می‌ماند: نیروی اجتماعی و

سیاسی تحقق آن چگونه شکل می‌گیرد؟ فصل نهم به همین مسئله، یعنی «استراتژی اتحادهای طبقاتی»، اختصاص دارد. برنامه سه سطح را از یکدیگر مشخص می‌کند: وحدت و انسجام نیروهای جنبش کمونیستی؛ اتحاد طبقاتی طرفداران سوسیالیسم، طبقه کارگر و زحمتکشان در برابر سرمایه؛ و جبهه وسیع نیروهایی که برای آزادی، دموکراسی و عدالت اجتماعی مبارزه می‌کنند. در سطح سوم، سند صریحاً امکان همکاری نیروهایی با اختلافات برنامه‌ای، سیاسی، عقیدتی و ایدئولوژیک را حول مطالبات فوری، آزادی‌های سیاسی، حقوق دموکراتیک و مطالبات صنفی و اجتماعی مطرح می‌کند. این سه سطح یکسان نیستند و برنامه برای هر کدام مبنای متفاوتی در نظر گرفته است. وحدت کمونیستی بر مباحث برنامه‌ای و نظری عمیق‌تری استوار است. اتحاد نیروی کار در برابر سرمایه ماهیت طبقاتی دارد. جبهه آزادی و عدالت اجتماعی حوزه وسیع‌تری از همکاری سیاسی را دربرمی‌گیرد.

این تفکیک کمک می‌کند یک سوءتفاهم رایج درباره «اتحاد» کنار برود. هر همکاری سیاسی الزاماً به معنای وحدت برنامه‌ای نیست. دو جریان می‌توانند بر سر دفاع از آزادی زندانیان سیاسی، حق اعتصاب یا مقابله با تبعیض همکاری کنند و همچنان درباره سوسیالیسم، دولت، مالکیت یا استراتژی سیاسی اختلاف جدی داشته باشند. برنامه برای این سطوح مختلف، ظرف‌های سیاسی متفاوتی در نظر گرفته است.

معماری برنامه اکنون روشن‌تر است اگر این نه فصل را کنار یکدیگر بگذاریم، مسیر سند چنین پیش می‌رود:

نظریه سازمان سیاسی تجربه تاریخی تاریخ مشخص ایران ساختار طبقاتی جامعه برنامه قدرت و تحول اجتماعی استراتژی اتحادها

این زنجیره، منطق درونی برنامه را نشان می‌دهد. نظریه توضیح می‌دهد جامعه چگونه کار می‌کند. تاریخ نشان می‌دهد این مناسبات چگونه تحول یافته‌اند و مبارزات گذشته چه تجربه‌ای بر جای گذاشته‌اند. تحلیل ایران، این شناخت عمومی را در یک جامعه معین قرار می‌دهد. بررسی طبقاتی نیروهای اجتماعی موجود را مشخص می‌کند. برنامه سیاسی هدف و ساختار تحول را صورت‌بندی می‌کند. استراتژی اتحادها نیز به مسئله نیروی لازم برای پیشبرد این

تحول می‌پردازد.

از اینجا می‌توانیم وارد متن اصلی برنامه شویم.

قسمت بعد از نخستین جمله‌های فصل اول آغاز خواهد شد؛ جایی که برنامه به سراغ بنیادی‌ترین مفهوم خود می‌رود: مبارزه طبقاتی.

اما پیش از آن باید یک پرسش ساده را جدی بگیریم: وقتی از «طبقه» سخن می‌گوییم دقیقاً درباره چه چیزی حرف می‌زنیم؟ آیا شغل، میزان درآمد یا سبک زندگی تعیین می‌کند فرد به کدام طبقه تعلق دارد؟ یک پرستار، راننده، معلم، کارگر کارخانه، برنامه‌نویس یا پیک پلتفرمی با وجود تفاوت‌های فراوان چه رابطه مشترکی می‌توانند با سرمایه داشته باشند؟ و چرا برنامه کمونیستی مبارزه طبقاتی را نقطه آغاز تحلیل خود قرار می‌دهد؟

قسمت سوم «برنامه برای تغییر» از همین پرسش آغاز می‌شود: «مبارزه طبقاتی یعنی چه؟»

سنگر تشکیلات:

رهایی از توهم فردیت و بازگشت به پراتیک جمعی

تشکیلات انقلابی را با دقتی ریاضی گونه و در عین حال با رویکردی عمیقاً انسانی، ارگانیک و جامعه‌شناختی ترسیم می‌کند. حزب در نگاه او، مجمع‌الجزایری از افراد سرگردان با تمایلات متناقض و موقتی محسوب نمی‌شود. تشکیلات کمونیستی یک کل منسجم، زنده و پتنده است که حیات، پویایی و قدرت اثرگذاری آن به پیوند ناگسستنی و آگاهانه اعضایش بستگی دارد. اساس این پیوند بر مفهوم مترقی «سانترالیسم دموکراتیک» استوار است. لنین انضباط و وفاداری به تشکیلات را در یک دیالکتیک زنده با پویایی درونی تعریف می‌کند. در این چارچوب، اعضا در محیطی شفاف، رفیقانه و آزاد، پیش از اتخاذ تصمیمات نهایی، به بحث، تبادل نظر و نقد همه‌جانبه می‌پردازند. این آزادی در بحث، تضمین‌کننده غنای تئوریک و پختگی استراتژی‌های حزب است. پس از بلوغ ایده‌ها و رسیدن به تصمیم جمعی از طریق رای اکثریت، تمام نیروها با انضباطی آهنین و اراده‌ای معطوف به عمل، در مسیر اجرای هماهنگ و دقیق آن تصمیم گام برمی‌دارند. این وحدت در عمل، تبلور واقعی قدرت سازمان‌دهی است. هر اقدامی در فضای سیاسی، با همسویی و هماهنگی کامل ارزش پیدا می‌کند و

ما محسوب می‌شود. عبور از این بن‌بست تاریخی و غلبه بر اتمیزه شدن انسان‌ها، نیازمند بازخوانی دقیق و کاربست عملی آموزه‌های ولادیمیر لنین درباره مفهوم بنیادین «سازمان‌دهی» است. لنین با درکی عمیق از پویایی‌های مبارزه طبقاتی، شاه‌کلید رهایی را در قالب یک گزاره تاریخی و درخشان صورت‌بندی کرده است: «پرولتاریا در مبارزه خود برای کسب قدرت، هیچ سلاحی جز تشکیلات ندارد.» این جمله، چکیده تمام حکمت سیاسی و استراتژیک مارکسیسم-لنینیسم در عرصه پراتیک است. ماشین عظیم و سرکوبگر سرمایه، از طریق دولت، رسانه، ارتش و نهادهای مالی، دارای یک سازمان‌دهی پیچیده و درهم‌تنیده است. کارگران و زحمتکشان برای درهم شکستن این ماشین غول‌پیکر، به تجمعی هدفمند، آگاهانه و ساختاریافته در قالب یک ارگانیسم زنده، پیشرو و پولادین نیاز دارند. قدرت پرولتاریا در تعداد آن‌ها ریشه دارد و این کثرت عددی، با قرار گرفتن در یک فرم تشکیلاتی منسجم، به نیرویی شکست‌ناپذیر تبدیل می‌شود. لنین در آثار نظری دوران‌ساز خود، نظیر کتاب‌های «چه باید کرد؟» و «یک گام به پیش، دو گام به پس»، معماری

سلطه سنگین و جان‌سخت فرهنگ نئولیبرالیسم در روزگار ما، مرزهای اقتصاد و سیاست را درنوردیده و در عمیق‌ترین لایه‌های ذهن، روان و سبک زندگی انسان معاصر ریشه دوانده است. این هژمونی فراگیر، با ظرافتی شگفت‌انگیز و قدرتی نامرئی، در میان منتقدین و مخالفان جدی نظام سرمایه‌داری نیز بازتولید می‌شود. انسان امروز تحت تاثیر این اتمسفر تنفس‌ناپذیر، خود را موجودی کاملاً مستقل، رها از پیوندهای طبقاتی و متکی به اراده و عاملیت فردی خویش می‌پندارد. نظام سرمایه‌داری متأخر با تقدیس افسارگسیخته «فردیت» و برجسته کردن آزادی‌های انتزاعی، مقاومت‌های اجتماعی را به واکنش‌های پراکنده، ایزوله و بی‌خطر تقلیل داده است. در چنین اتمسفری، اعتراض به وضع موجود به یک ژست تقلیل‌یافته، یک سبک زندگی مصرفی یا نمایشی فردی برای ارضای درونی تبدیل می‌شود. خشم‌های انباشته، در غیاب یک ظرف ساختاریافته، در فضای مجازی سرریز می‌شوند و پس از تخلیه روانی کوتاه‌مدت، به سرعت جای خود را به انفعال و سرخوردگی می‌سپارند. تسلط این روحیه فردگرایانه بر نیروهای تحول‌خواه، بزرگ‌ترین پیروزی ایدئولوژیک بورژوازی در دوران

این تلاش متحدانه است که پرولتاریا را از نظر ایدئولوژیک و عملیاتی در برابر طوفان‌های سیاسی مصون می‌دارد. یکی از درخشان‌ترین وجوه اندیشه لنین، تحلیل روان‌شناختی و طبقاتی او از تمایلات گریز از مرکز، تزلزل‌های فردی و بی‌انضباطی در درون جنبش‌های سیاسی است. او فردگرایی مفرط، تمایل به خودمختاری مطلق، گریز از مسئولیت‌پذیری جمعی و بی‌قراری در برابر انضباط حزبی را از ویژگی‌های بارز روان‌شناسی خرده‌بورژوازی برمی‌شمرد. محیط کارخانه، خطوط تولید و ماهیت کار اجتماعی، کارگر را به طور طبیعی با ضرورت هماهنگی، نظم، تقسیم کار و همبستگی جمعی عجین می‌کند. روشن‌فکران، به دلیل ماهیت کار فردی، اتکا به توانمندی‌های شخصی و دور بودن از پراتیک تولید جمعی، همواره مستعد لغزش به سمت آنارشیزم، بی‌عملی و فرار از تعهدات سخت تشکیلاتی هستند. ورود این عناصر به حزب انقلابی، نیازمند یک دگردیسی عمیق فکری و پذیرش متواضعانه انضباط انقلابی است.

ماندن در تشکیلات، تن دادن به مصوبات جمعی و گردن نهادن به اقتدار اکثریت، آزمون واقعی وفاداری یک مبارز به آرمان‌رهایی انسان محسوب می‌شود. خروج از تشکیلات تحت لوای دفاع از «آزادی فردی» یا بهانه‌های مشابه، در عمل به معنای خلع سلاح کردن خود و تضعیف جبهه طبقه کارگر در برابر دشمن تا بن دندان مسلح است. لنین در مقاله «سازمان‌دهی حزب و ادبیات حزبی» با صراحت بر ماهیت داوطلبانه بودن پیوند حزبی تأکید می‌کند. اعضا با اراده و آگاهی آزادانه خود به حزب می‌پیوندند تا بخشی از یک اراده جمعی بزرگ‌تر باشند. تداوم و بقای این اتحاد داوطلبانه، نیازمند مراقبت دائمی و پاکسازی مستمر حزب از عناصر ضدتشکیلاتی، گرایش‌های مخرب و

مواضع انحرافی است. حفظ خلوص ایدئولوژیک و انسجام فیزیکی حزب، تضمین‌کننده بقای این ارگانیزم زنده در شرایط دشوار مبارزه مخفی و علنی است.

تکامل جنبش انقلابی، مستلزم عبور قاطعانه از فعالیت‌های محفلی و پیوستن به یک سازمان سراسری و متمرکز است. لنین مبارزه کارآمد را در گرو این ارتقای ساختاری می‌داند. محفل‌های کوچک دوستانه، گروه‌های پراکنده و جمع‌های غیررسمی، با وجود برخورداری از صداقت انقلابی و خلوص نیت اولیه، در نهایت به دلیل فقدان چشم‌انداز استراتژیک، محدودیت منابع تئوریک و نبود انضباط سراسری، در باتلاق روزمرگی، تکرار مکررات و اختلافات شخصی گرفتار می‌شوند. این محافل به دلیل ساختار غیررسمی خود، در برابر نفوذ پلیس سیاسی و ضربات امنیتی بسیار آسیب‌پذیر هستند.

تحلیل شرایط کنونی جهان سرمایه‌داری و وضعیت طبقه کارگر، ضرورت بازگشت به این سنت درخشان لنینیستی را با شدتی دوچندان و فوریتی تاریخی یادآوری می‌کند. ما در عصری زندگی می‌کنیم که نظام سرمایه‌داری با تکیه بر فناوری‌های نوین، پلتفرم‌های ارتباطی غول‌پیکر و الگوریتم‌های پیچیده هوش مصنوعی، توانایی بی‌سابقه‌ای در مهندسی افکار، دستکاری احساسات و پراکنده ساختن توده‌های مردم پیدا کرده است. ساختار کار در دوران معاصر دستخوش تغییرات بنیادین شده است. نیروی کار در قالب اقتصاد گیگ (Gig Economy)، قراردادهای موقت، کارهای پاره‌وقت و دورکاری، بیش از هر زمان دیگری دچار تشتت، بی‌ثباتی و انزوا شده است. کارگران مدرن، رانندگان پلتفرم‌های اینترنتی و پرسنل خدماتی، بدون داشتن ارتباط ارگانیک با یکدیگر، در استثماری روزمره دست و پا می‌زنند. این تغییرات فرمی در ساختار استثمار، ضرورت ایجاد اشکال نوین و مستحکم

سازمان‌دهی را طلب می‌کند. جنبش‌های اعتراضی بزرگ و قیام‌های مردمی سال‌های اخیر در سراسر جهان، از غرب آسیا تا قلب اروپا و آمریکای لاتین، حاوی درس‌های عبرت‌آموز فراوانی برای فعالان سیاسی هستند. این خیزش‌های عظیم، با وجود برخورداری از انرژی فوران‌کننده توده‌ها، جسارت بی‌نظیر جوانان و فداکاری‌های شکوهمند، اغلب پس از مدتی فروکش کرده و در دستیابی به تغییرات بنیادی پایدار ناکام مانده‌اند. دلیل اصلی این ناکامی‌های تراژیک، فقدان یک رهبری سازمان‌یافته، نبود یک هسته مرکزی منسجم و غیبت سازمان و حزب پیشاهنگی است که بتواند این انرژی خام را به یک نیروی سیاسی جهت‌دار و ویرانگر علیه مناسبات سرمایه‌داری تبدیل کند. فوران‌های مقطعی خشم توده‌ها، بازتاب‌دهنده پتانسیل عظیم انقلابی در بطن جامعه است. این امواج خروشان، در غیاب یک تشکیلات پیشگام و دارای استراتژی روشن، به راحتی توسط ماشین هژمونیک نظام حاکم مهار، مصادره، تحریف یا با خشونت عریان سرکوب می‌شوند.

رسیدن به یک جمع‌بندی عملی از این تحلیل تاریخی، طبقاتی و جامعه‌شناختی، ما را در برابر وظایف مبرم و خطیری قرار می‌دهد. در شرایط سرکوب و پراکندگی کنونی، رسالت اصلی کمونیست‌ها، فعالان کارگری و تمام نیروهای رادیکال، تمرکز بی‌وقفه، صبورانه و روشمند بر امر خطیر «سازمان‌دهی» است. ما نیازمند بازآفرینی سنت پرافتخار و کارآمد کار حزبی هستیم.

فعالان سیاسی باید با پذیرش آگاهانه مسئولیت‌های مشخص، تن دادن به سانسورالیسم دموکراتیک و حفظ وحدت عمل، فرهنگ نوینی از همبستگی تشکیلاتی را خلق کنند. مبارزات صنفی، اعتصابات کارگری و

وظیفه کمونیست‌ها تنها فورموله کردن تئوری انقلاب ایران نیست، بلکه تئوریزه کردن ساختمان آن حزب انقلابی است که وظیفه دارد پیوند تئوری و پراتیک را عملی و رهبری این انقلاب را عهده‌دار گردد. بنابراین اهمیت این تئوری در آن خواهد بود که نقطه آغازش بر جمع‌بندی انتقادی پراتیک گذشته به‌منظور فائق آمدن بر موانع راه آینده این پیروزی استوار باشد.

ما کمونیست‌های فدائی چه در درون سازمان و چه در بیرون از آن، همیشه این بحث عمومی را دنبال کرده‌ایم که چگونه می‌توان ساختمان حزب، برنامه، اساسنامه، سبک کار، استراتژی و را با یک ارزیابی انتقادی از گذشته تاریخی، از بحران‌ها و از شکست‌ها و پیروزی‌های جنبش کارگری و مبارزات طبقاتی نوسازی کنیم. بنابراین بازنگری به گذشته را به‌مثابه چراغ راه آینده برای واقعی بودن و نتیجه بخش بودن هر برنامه و اقدامی ضروری می‌شماریم.

اعتراضات مدنی، بستر مناسبی برای شناسایی عناصر پیشرو، جذب نیروهای مستعد و ارتقای سطح آگاهی طبقاتی توده‌ها فراهم می‌آورند. پیوند دادن مبارزات روزمره اقتصادی با چشم‌انداز کلان سیاسی، هنر اصلی یک سازمان انقلابی است. کادرهای حزبی با حضور مستمر در میان توده‌ها، گوش سپردن به دردهای آنان و ارائه راهکارهای عملی و تئوریک، اعتماد طبقه کارگر را جلب کرده و نقش رهبری خود را در عمل تثبیت می‌کنند.

تعهد به تشکیلات، تجلی بالاترین سطح از عشق به رهایی بشریت و احساس مسئولیت در برابر تاریخ است. پذیرش انضباط حزبی، تمرین مداوم فداکاری، ازخودگذشتگی و غلبه بر منیت‌های مخرب فردی است. رهایی انسان از زنجیرهای سنگین استثمار، بیگانگی و بردگی مزدی، نیازمند اراده‌ای جمعی، بازوهایی به هم گره‌خورده، ذهن‌هایی روشن و گام‌هایی استوار در قالب یک سازمان انقلابی طراز نوین است. بنا کردن این ساختار پولادین، مستلزم عبور از توهّمات نئولیبرالی درباره آزادی‌های فردی و درک ضرورت تاریخی کار جمعی است. پیروزی نهایی، دگرگونی ریشه‌ای جهان و استقرار مناسبات عادلانه سوسیالیستی، پاداش تاریخی آنانی خواهد بود که با صبوری، فداکاری بی‌دریغ و انضباطی انقلابی، بذر آگاهی و تشکیلات را در شوره‌زار سرمایه‌داری می‌کارند و تا رسیدن به فصل طلایی برداشت، استوار و تزلزل‌ناپذیر در سنگر وفاداری می‌مانند.

آرش حسام

عراق پس از خروج آمریکا؛

میان جنگ منطقه‌ای، بحران حاکمیت و بازگشت تحرک داعش

برخی منابع سیاسی عراقی از ادامه حضور محدود نیروهای مسئول حفاظت از تأسیسات دیپلماتیک سخن گفته‌اند.

در بغداد، خروج آمریکا با مسئله‌ای داخلی و بسیار حساس گره خورده است: سرنوشت سلاح گروه‌های مسلح خارج از زنجیره فرماندهی دولت. دولت علی‌الزیدی در ماه‌های اخیر تلاش کرده است پایان حضور ائتلاف را با انتقال سلاح و نیروهای گروه‌های مسلح به ساختارهای رسمی پیوند بزند. برخی از گروه‌های کوچک‌تر با این روند همراه شده‌اند، اما گروه‌هایی مانند کتائب حزب‌الله، حرکت النجباء و کتائب سیدالشهدا شروطی برای خلع سلاح مطرح کرده‌اند و پایان حضور آمریکا را تنها یکی از این شروط می‌دانند. مقام‌های دولت عراق در مقابل از قرار گرفتن موشک‌ها، پهپادهای دوربرد و دیگر تسلیحات سنگین زیر فرماندهی مرکزی سخن می‌گویند.

همین مسئله یکی از مهم‌ترین ارتباط‌های خروج آمریکا با جنگ علیه ایران است. از زمان آغاز جنگ در فوریه، گروه‌های عراقی نزدیک به ایران حملاتی علیه اهداف مرتبط با آمریکا و برخی کشورهای منطقه انجام داده‌اند. واشنگتن این گروه‌ها را به مشارکت در عملیات منطقه‌ای در هماهنگی با تهران متهم کرده و دولت عراق در تلاش است فعالیت مستقل آنان را محدود کند. از سوی دیگر، این گروه‌ها خروج آمریکا را پیروزی سیاسی خود معرفی می‌کنند. در چنین فضایی، بغداد با مسئله‌ای پیچیده روبه‌روست: خروج نیروهای خارجی یکی از مهم‌ترین مطالبات تاریخی در عراق را محقق می‌کند، اما پس از خروج، مسئله انحصار سلاح و اقتدار دولت برجسته‌تر خواهد شد. وضعیت اقلیم کوردستان تفاوت آشکاری با موضع رسمی بغداد دارد. وزارت پیشمرگه و مقام‌های اقلیم از اصل توافق بغداد و

جنگ، خود به عاملی برای کشاندن حملات بیشتر به خاک عراق تبدیل شده بود. یک مقام نظامی آمریکایی به آسوشیتدپرس گفته است که نیروهای مستقر در شمال عراق طی جنگ عمدتاً نقش سکوی تهاجمی علیه ایران نداشتند، اما بارها هدف حملات قرار گرفتند و خروج آنان می‌تواند میزان آسیب‌پذیری مستقیم نیروهای آمریکا را کاهش دهد. بیشتر این نیروها قرار است به اردن و دیگر نقاط منطقه منتقل شوند. بنابراین خروج از عراق به معنای خروج نظامی آمریکا از منطقه و پیرامون ایران نیست؛ جغرافیای استقرار نیروها تغییر می‌کند و توان عملیاتی آمریکا در کشورهای همسایه و پایگاه‌های منطقه باقی می‌ماند.

این تمایز برای فهم سیاست بغداد نیز اهمیت دارد. دولت عراق خروج ائتلاف را به عنوان بازبانی حاکمیت ملی معرفی می‌کند، در حالی که روابط امنیتی با آمریکا قرار است به شکل توافق‌های دوجانبه، همکاری اطلاعاتی و آموزشی ادامه پیدا کند. سخنگوی فرمانده کل نیروهای مسلح عراق گفته است که رابطه پس از ۳۰ سپتامبر از چارچوب ائتلاف به «مشارکت‌های دوجانبه» منتقل خواهد شد و تبادل اطلاعات و برنامه‌های آموزشی، به‌ویژه در حوزه اطلاعاتی، ادامه می‌یابد.

در نتیجه، سخن گفتن از «پایان حضور آمریکا در عراق» بدون توضیح این تمایز می‌تواند گمراه‌کننده باشد. آنچه پایان می‌یابد حضور نظامی ائتلاف پس از اشغال عراق و استقرار عملیاتی آن در پایگاه‌های عراق است. درباره نیروهای حفاظتی مرتبط با سفارت و تأسیسات دیپلماتیک آمریکا گزارش‌های متفاوتی منتشر شده است. مقام‌های عراقی تأکید کرده‌اند که پس از ۳۰ سپتامبر (۸ مهر) نیروی خارجی در قالب ائتلاف باقی نخواهد ماند، در حالی که

در آخرین روزهای سپتامبر ۲۰۲۶، خروج نیروهای

آمریکایی و ائتلاف بین‌المللی از عراق وارد مرحله پایانی شده است. دولت عراق می‌گوید تا ۳۰ سپتامبر حضور نظامی ائتلاف پایان می‌یابد و نیروهای باقی‌مانده از اقلیم کوردستان نیز خارج خواهند شد. صباح النعمان، سخنگوی فرمانده کل نیروهای مسلح عراق، این تاریخ را «قطعی و نهایی» خوانده و خروج را بخشی از تثبیت حاکمیت عراق و نشانه افزایش توان نیروهای امنیتی کشور معرفی کرده است. واشنگتن نیز تأیید کرده که خروج طبق جدول زمانی توافق‌شده انجام می‌شود.

این روند از نظر زمانی محصول مستقیم جنگ جاری با ایران نیست. بغداد و واشنگتن در سال ۲۰۲۴ بر پایان مرحله‌ای مأموریت ائتلاف توافق کرده بودند و بخش بزرگی از نیروهای ائتلاف طی سال ۲۰۲۵ از پایگاه‌های عراق مرکزی و غربی خارج شدند. آخرین مرحله به نیروهای مستقر در اقلیم کوردستان در اطراف اربیل مربوط می‌شود. با این حال، جنگی که در ۲۸ فوریه ۲۰۲۶ با تجاوز نظامی آمریکا و اسرائیل به ایران آغاز شد، شرایطی کاملاً متفاوت برای اجرای همان توافق ایجاد کرده است. پایگاه‌ها و تأسیسات آمریکا در اقلیم کوردستان در ماه‌های جنگ هدف حملات موشکی و پهپادی ایران و گروه‌های همسو با تهران قرار گرفته‌اند و نیروهای آمریکایی بخشی از سامانه‌های دفاع هوایی خود، از جمله تجهیزات پاتریوت، را نیز از منطقه خارج کرده‌اند.

از این زاویه، خروج آمریکا را باید در دو سطح دید. در سطح نخست، واشنگتن در حال اجرای توافقی است که پیش از آغاز جنگ کنونی شکل گرفته بود. در سطح دوم، ادامه حضور نیروهای آمریکایی در اربیل در جریان



شکاف فرماندهی میان نیروهای دولت فدرال و پیشمرگه رنج برده است. فرماندهی عملیات کرکوک اخیراً پذیرفته است که در بعضی نقاط میان حوزه استقرار نیروهای عراقی و پیشمرگه شکاف‌هایی وجود دارد و برای پوشاندن آنها طرح‌هایی برای جابه‌جایی و هماهنگی نیروها تهیه شده است.

سه‌شنبه ۷ مهر مقام‌های امنیتی عراق از کشف یک هسته مظنون داعش خبر داده‌اند که در حال برنامه‌ریزی برای عملیات انتحاری هم‌زمان با خروج ائتلاف بوده است. یک فرمانده کورد نیز گفته است که طی دو هفته گذشته تحرک هسته‌های خفته داعش افزایش یافته و اعلام خروج نیروهای ائتلاف از نظر روانی بر این شبکه‌ها تأثیر گذاشته است. این گزارش‌ها اثبات نمی‌کنند که داعش در آستانه بازسازی ساختار سرزمینی خود قرار دارد، اما نشان می‌دهند که همچنان ظرفیت بهره‌برداری از خلأهای امنیتی و لحظات انتقال قدرت را حفظ کرده است.

این همان نقطه‌ای است که روایت بغداد و نگرانی اربیل از یکدیگر فاصله می‌گیرند. بغداد تأکید دارد ارتش، سرویس مبارزه با تروریسم، نیروهای امنیتی و توان هوایی عراق اکنون قادرند بدون حضور عملیاتی ائتلاف با داعش مقابله کنند. عملیات هوایی ماه سپتامبر نیز نشان می‌دهد نیروهای عراقی توان شناسایی و حمله مستقل به مخفیگاه‌های داعش را دارند. اقلیم در مقابل بر دو خلأ تأکید می‌کند: دفاع هوایی در برابر ایران و گروه‌های مسلح منطقه‌ای، و کاهش دسترسی به قابلیت‌های اطلاعاتی، پهپادی و لجستیکی آمریکا در رویارویی با داعش.

مناطق صعب‌العبور، کمبود هماهنگی میان نیروهای عراقی و پیشمرگه و حملات کوچک و غافلگیرکننده استفاده می‌کند.

در هفته‌های اخیر نشانه‌هایی از افزایش تحرک این شبکه‌ها دیده شده است. در ۹ و ۱۱ سپتامبر، جنگنده‌های عراق مواضع داعش در وادی الشای، در جنوب کرکوک و محدوده صلاح‌الدین را هدف قرار دادند و نیروهای عراقی اعلام کردند چند عضو داعش، از جمله یک فرمانده محلی، کشته شده‌اند. در ۱۲ سپتامبر نیز سه موضع داعش در کوهستان حمیرین در دیاله هدف حمله هوایی قرار گرفت. گزارش‌های امنیتی حاکی از آن بود که اعضای داعش در اطراف دریاچه حمیرین دیده شده و برای ربودن سه ماهیگیر تلاش کرده بودند.

در ۲۴ سپتامبر نیروهای امنیتی عراق در نزدیکی کوهستان حمیرین در استان صلاح‌الدین با اعضای داعش درگیر شدند. سه روز بعد، تحولات جدی‌تری در کرکوک رخ داد: افراد داعش با خمپاره روستای المالحه را هدف قرار دادند که به کشته شدن یک زن و زخمی شدن چند غیرنظامی انجامید. همان روز نیروهای سرویس مبارزه با تروریسم عراق در آلتون کوپری، شمال کرکوک، با سه عضو داعش درگیر شدند؛ دو نفر از آنان که کمر بند انفجاری داشتند کشته شدند و نفر سوم زخمی و بازداشت شد. دو عضو نیروهای ضدتروریسم نیز زخمی شدند و یک غیرنظامی جان باخت.

از نظر امنیتی، شاید مهم‌تر از تعداد این حملات، محل وقوع آنها باشد. بخش بزرگی از فعالیت اخیر داعش در کمر بندی میان کرکوک، صلاح‌الدین، دیاله و مناطق حمیرین جریان دارد؛ همان جغرافیایی که سال‌ها از

واشنگتن آگاه‌اند، اما زمان خروج و فقدان یک سامانه مؤثر دفاع هوایی را نگران‌کننده می‌دانند. وزارت پیشمرگه در ۶ مهر (۲۸ سپتامبر) اعلام کرد که خروج ائتلاف در شرایطی انجام می‌شود که منطقه همچنان با بی‌ثباتی گسترده روبه‌روست و مسئولیت دفاع از آسمان اقلیم بر عهده دولت فدرال عراق قرار دارد.

مسعود بارزانی و مقام‌های ارشد اقلیم طی ماه‌های اخیر بارها بر مشکل دفاع هوایی تأکید کرده‌اند. مسرور بارزانی گفته است که اقلیم پس از خروج سامانه‌های آمریکایی در برابر حملات موشکی و پهپادی آسیب‌پذیر خواهد بود. دفتر او همچنین پس از انتشار مصاحبه‌ای در فایننشال تایمز توضیح داد که موضع رسمی اقلیم، مخالفت با اصل توافق خروج نیست؛ نگرانی اصلی، باقی ماندن اقلیم بدون سامانه دفاعی در دوره‌ای است که بیش از هزار حمله موشکی و پهپادی در جریان جنگ منطقه‌ای ثبت شده است. دولت اقلیم هم‌زمان تأکید کرده که نمی‌خواهد خاک کوردستان به پایگاهی برای حمله علیه ایران یا هیچ کشور دیگری تبدیل شود و خواهان حفظ روابط با تهران است.

این نگرانی تنها به ایران مربوط نمی‌شود. خروج نیروهای ائتلاف بار دیگر مسئله داعش را به مرکز مباحث امنیتی عراق بازگردانده است. داعش از سال ۲۰۱۷ کنترل سرزمینی خود در عراق را از دست داده، اما شبکه‌های کوچک و متحرک آن در مناطق کوهستانی و بیابانی دیاله، کرکوک، صلاح‌الدین و انبار همچنان فعال‌اند. ماهیت این فعالیت با سال‌های ۲۰۱۴ و ۲۰۱۵ متفاوت است؛ داعش اکنون بیشتر از شکاف‌های امنیتی،

تحول دیگری نیز در همین چارچوب اهمیت دارد. عراق و ترکیه در هفته پیش (۲۳ سپتامبر) توافق کردند که پایگاه بعثیقه - زلیکان در نزدیکی موصل به تدریج به دولت عراق واگذار شود و نیروهای ترکیه از آن خارج شوند. این تحول هم‌زمان با خروج آمریکا، تلاش بغداد برای گسترش کنترل دولت بر مناطق شمالی و مذاکرات درباره گروه‌های مسلح در سنجار رخ می‌دهد. بنابراین عراق در حال ورود به مرحله‌ای است که مسئله «حاکمیت» دیگر صرفاً به حضور آمریکا محدود نمی‌شود و حضور نظامی ترکیه، وضعیت گروه‌های مسلح، نیروهای وابسته به پ.ک.ک و ساختار امنیتی اقلیم را نیز در برمی‌گیرد.

در سطح منطقه‌ای نیز خروج آمریکا به معنای پایان رقابت واشنگتن و تهران در عراق نیست. نمونه‌ای روشن از این وضعیت همین روزها دیده شد: عراق تحت فشار تحریم‌های آمریکا پروازهای ایران را در بغداد، نجف، اربیل و سلیمانیه متوقف کرد و سپس برای ازسرگیری بخشی از پروازها میان نجف و ایران از واشنگتن معافیت تحریمی گرفت. این ماجرا نشان می‌دهد قدرت آمریکا در عراق پس از خروج نظامی همچنان از مسیر نظام مالی، تحریم‌ها، روابط امنیتی و مناسبات اقتصادی اعمال خواهد شد.

یکی از مهم‌ترین اهرم‌های این رابطه به درآمدهای نفتی عراق بازمی‌گردد. اقتصاد بودجه دولت عراق به شدت به نفت وابسته است و حدود ۹۰ درصد درآمدهای دولتی از این بخش تأمین می‌شود. درآمد حاصل از فروش رسمی نفت عراق به دلار در حساب بانک مرکزی عراق نزد بانک فدرال رزرو نیویورک نگهداری می‌شود؛ سازوکاری که ریشه آن به ترتیبات مالی پس از اشغال عراق در سال ۲۰۰۳ بازمی‌گردد و با تغییراتی تا امروز ادامه یافته است. از این رو بخش اصلی درآمد ارزی دولت عراق از مجرای عبور می‌کند که در قلب نظام مالی آمریکا قرار دارد.

بانک مرکزی عراق صاحب این منابع است، اما دسترسی به دلار، انتقال وجوه و ورود اسکناس آمریکایی به عراق در چارچوب شبکه مالی تحت نظارت ایالات متحده انجام می‌شود. واشنگتن طی سال‌های گذشته از کنترل بر دسترسی به نظام دلاری و ابزار تحریم برای فشار بر بانک‌ها و مؤسسات عراقی متهم به انتقال پول به ایران استفاده کرده است. عراق نیز در ابتدای سال ۲۰۲۵

نظام سنتی حراج روزانه دلار را پس از فشارهای آمریکا متوقف کرد و سازوکارهای انتقال ارز را به شبکه رسمی بانکی منتقل ساخت. همین ساختار مالی به واشنگتن اهرمی قابل توجه در برابر بغداد می‌دهد؛ اهمیتی که با توجه به وابستگی بودجه عراق به نفت دوچندان می‌شود.

در جریان جنگ کنونی، این وابستگی ابعاد تازه‌ای پیدا کرده است. اختلال در مسیرهای صادراتی خلیج فارس و تنگه هرمز، عراق را وادار کرده برای حفظ فروش نفت تخفیف‌های قابل توجهی ارائه کند؛ در سپتامبر ۲۰۲۶ صادرات جنوب عراق با وجود مشکلات حمل‌ونقل به حدود ۲.۶ میلیون بشکه در روز رسید و شرکت دولتی سومو در برخی معاملات نفت را با تخفیف‌های سنگین عرضه کرد. بنابراین بغداد هم‌زمان با تلاش برای حفظ استقلال سیاسی خود، برای تأمین بودجه عمومی به جریان مداوم صادرات نفت و دسترسی به نظام دلاری بین‌المللی نیاز دارد.

از این زاویه، خروج سربازان آمریکایی تنها یکی از ابعاد کاهش حضور مستقیم واشنگتن در عراق است. شبکه نفوذ آمریکا در ساختار مالی عراق، دسترسی دولت به دلار، تحریم بانک‌ها و شرکت‌ها و امکان محدود کردن تراکنش‌هایی که واشنگتن آنها را مرتبط با ایران می‌داند، همچنان پابرجاست. در سال ۲۰۲۰ نیز، هنگامی که بحث خروج نیروهای آمریکایی شدت گرفت، مقام‌های آمریکایی بنا بر گزارش‌ها تهدید کرده بودند دسترسی عراق به حساب خود نزد فدرال رزرو نیویورک را محدود کنند؛ تهدیدی که نشان می‌داد رابطه مالی دو کشور چگونه می‌تواند مستقیماً به مناسبات سیاسی و امنیتی گره بخورد.

به این ترتیب، تناقض مهم دوره پس از خروج نظامی در همین جا آشکار می‌شود: عراق می‌تواند حضور مستقیم نیروهای آمریکایی را پایان دهد، در حالی که بخش تعیین‌کننده‌ای از گردش درآمد نفتی و تأمین دلار مورد نیاز اقتصادش همچنان به زیرساخت مالی مستقر در ایالات متحده متصل است. همین وابستگی به واشنگتن امکان می‌دهد بدون داشتن پایگاه رزمی گسترده در خاک عراق، از طریق نظام مالی، تحریم‌ها و کنترل دسترسی به دلار بر تصمیمات اقتصادی و در مواردی سیاسی بغداد اثر بگذارد. در شرایط جنگ با ایران، اهمیت این اهرم بیشتر شده است؛ زیرا واشنگتن هم‌زمان در تلاش است

مسیرهای مالی ایران و شبکه‌های عراقی مرتبط با تهران را محدود کند و بغداد ناچار است میان این فشارها و روابط گسترده اقتصادی و سیاسی با ایران حرکت کند. از مجموعه این تحولات تصویری پیچیده‌تر از یک «خروج نظامی» شکل می‌گیرد. ۳۰ سپتامبر پایان یک مرحله مهم از اشغال و حضور مستقیم نظامی آمریکا در عراق است، اما هم‌زمان آغاز آزمونی برای ساختار سیاسی و امنیتی عراق خواهد بود. بغداد باید نشان دهد که قادر است بدون اتکای عملیاتی به ائتلاف، داعش را مهار کند، امنیت اقلیم را در برابر حملات هوایی تأمین کند، شکاف‌های امنیتی میان ارتش و پیشمرگه را کاهش دهد و درباره سلاح گروه‌هایی تصمیم بگیرد که بخشی از آنها در ساختار رسمی دولت حضور دارند و هم‌زمان شبکه سیاسی و نظامی مستقل خود را حفظ کرده‌اند.

جنگ با ایران این آزمون را دشوارتر کرده است. عراق بار دیگر در جغرافیایی قرار گرفته که رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و جهانی از خاک و آسمان آن عبور می‌کند. خروج نیروهای آمریکایی می‌تواند یکی از عوامل تحریک حملات علیه اقلیم را کاهش دهد، اما منشأ همه این حملات را از میان نمی‌برد. در همین حال، داعش در حاشیه این کشمکش‌ها تلاش می‌کند از مناطق رهاشده، شکاف‌های فرماندهی و تمرکز دولت بر جنگ منطقه‌ای استفاده کند.

از این منظر، پس از ۳۰ سپتامبر و خروج نیروهای آمریکایی از عراق، مسئله تعیین‌کننده این خواهد بود که آیا ساختار سیاسی عراق می‌تواند اقتدار نظامی، کنترل مرزها و آسمان، رابطه بغداد و اربیل و مقابله با داعش را در یک چارچوب مشترک دولتی سامان دهد، یا رقابت میان دولت، احزاب، نیروهای مسلح متعدد و قدرت‌های منطقه‌ای همچنان بخشی از خلأ موجود را پر خواهد کرد. پاسخ به این پرسش در ماه‌های آینده بیش از خود مراسم خروج نیروهای ائتلاف، جهت تحولات عراق را تعیین خواهد کرد.

تحریریه

سه‌شنبه ۷ مهر ۱۴۰۵

کوبا تسلیم نمی‌شود



را داشته است. آرمان شهر یک مقصد نیست. قطب‌نمایی است که راه را به ما نشان می‌دهد. این همان چیزی است که وقتی تن آدم می‌گوید «دیگر بس است»، ما را از جا بلند می‌کند. این همان چیزی است که ما را وامی‌دارد نان را قسمت کنیم حتی اگر به اندازه کافی نباشد. این همان چیزی است که ما را وامی‌دارد در تاریکی آواز بخوانیم. آنچه من پیش ایستاده‌ام

من از چیزی دفاع می‌کنم که به نظر می‌رسد دیگر رمقی ندارد، چون می‌دانم رسیدن به اینجا چه بهایی داشته است. چون پدر بزرگم تسلیم نشد، پدرم تسلیم نشد، و من قرار نیست کسی باشم که زنجیر را پاره می‌کند. چون انقلاب یک دولت نیست. ملتی است که از زانو زدن سر باز می‌زند.

همه چیز خراب به نظر می‌رسد. بله، قطعی‌های برق، تورم، فساد، ناکارآمدی، دورویی. همه چیز خراب به نظر می‌رسد. اما برای آن‌ها هم اوضاع خراب به نظر می‌رسد. چون آن‌ها شصت سال است که تلاش می‌کنند ما را به زانو در بیاورند و نتوانسته‌اند. و اگر در طول شصت سال نتوانسته‌اند، حالا هم نخواهند توانست.

نمی‌دانم چگونه، نمی‌دانم چه زمانی، اما می‌دانم که ما پیروز خواهیم شد. زیرا تاریخ را کسانی که تسلیم می‌شوند نمی‌نویسند. تاریخ را کسانی می‌نویسند که برمی‌خیزند. و ما، برادر، هر روز برمی‌خیزیم.

وطن یا مرگ. ما پیروز خواهیم شد.

۸ سپتامبر ۲۰۲۶

*برگرفته از پایگاه «پرنسا بولیوارانا»

(Prensa Bolivariana)

<https://prensabolivariana.org/>

category/eduardo-miguel-alvarez-
(/estevez)

از آن مبارز «مامبی» که تسلیم نشد، از آن انترناسیونالیستی که در آنگولا جان باخت، و از آن سوادآموزی که در تپه‌های آمریکا خواندن آموخت، دفاع می‌کنم. من از تاریخ دفاع می‌کنم؛ تاریخی که بی‌نقص نیست، اما از آن من است. تاریخی که با من آغاز نشد و با من هم به پایان نخواهد رسید. تاریخی از جنس کرامت، نه دلار.

ایمان کورکورانه نیست. عصیانگر است. اعتماد به پیروزی هنگامی که همه چیز خراب به نظر می‌رسد، خوش‌بینی ساده لوحانه نیست. این یک کنش عصیان‌گرانه است. زیرا دشمن دقیقاً عکس این را می‌خواهد: او می‌خواهد من اعتماد کردن را متوقف کنم. می‌خواهد تسلیم شوم. می‌خواهد فکر کنم که دیگر ارزشش را ندارد.

هر بار که یک کوبایی ساعت چهار صبح از خواب برمی‌خیزد و در صف می‌ایستد، دارد به امپراتوری می‌گوید: تو مرا مغلوب نکردی. هر بار که پزشکی بدون امکانات جانی را نجات می‌دهد، دارد به تحریم می‌گوید: تو مرا مغلوب نکردی. هر بار که جوانی مهاجرت نمی‌کند، یا اگر مهاجرت می‌کند برای خانواده پول می‌فرستد، یا می‌ماند و بدون فروختن روحش دست به کارآفرینی می‌زند، دارد به ناامیدی می‌گوید: تو مرا مغلوب نکردی.

من اعتماد دارم چرا که تسلیم شدن همان چیزی است که آن‌ها می‌خواهند. و من قرار نیست آن لذت را به آن‌ها ببخشم. آرمان شهر یک مکان نیست. یک مسیر است.

نمی‌دانم آیا پیروزی را خواهیم دید یا نه. نمی‌دانم فرزندانم آن را خواهند دید یا نه. اما می‌دانم که هر نسل از کوبایی‌ها بدون آنکه هرگز به آن افق برسند به سویی گام برداشته‌اند، و با این حال، این مسیر ارزشش

چرا از چیزی که به نظر می‌رسد دیگر رمقی برایش نمانده، دفاع می‌کنم؟ ادواردو میگل آوارز استیوس «آرمان شهر در افق است. دو قدم جلو می‌روم، او دو قدم دورتر می‌شود. ده قدم جلو می‌روم، و افق ده قدم دیگر به جلو می‌خزد. آرمان شهر به چه کار می‌آید؟ به همین کار می‌آید: برای راه رفتن.»

این را ادواردو گالیانو گفته است، و امروز من آن را مانند یک دعای سکولار مدام با خود تکرار می‌کنم، در حالی که قطعی برق مرا بدون پنکه و بدون آنتن (اینترنت) رها کرده است.

از من می‌پرسی چرا از چیزی دفاع می‌کنم که به نظر می‌رسد دیگر کششی ندارد. از من می‌پرسی چه چیزی باعث می‌شود به پیروزی اعتماد داشته باشم، در حالی که همه چیز خراب به نظر می‌رسد. و من با تنها چیزهایی که دارم به تو پاسخ می‌دهم: حافظه‌ام، خونم و لجajتم.

من از یک کاغذ دفاع نمی‌کنم. من از یک میراث دفاع می‌کنم.

من از آن بوروکراتی که در اداره با من بدرفتاری می‌کند، دفاع نمی‌کنم. من از آن مفسدی که جیب‌هایش را پر می‌کند در حالی که من پزوس‌هایم را می‌شمارم، دفاع نمی‌کنم. من از بازرسی که پیدایش نیست و بانکی که در را باز نمی‌کند، دفاع نمی‌کنم. من از آن‌ها دفاع نمی‌کنم. با آن‌ها می‌جنگم.

من از چیز دیگری دفاع می‌کنم. من از آن پزشک زنی دفاع می‌کنم که در بیمارستان، بدون ناهار و بدون برق ماند، اما بیمار را رها نکرد. از آن معلمی دفاع می‌کنم که برگه‌های امتحان را زیر نور شمع تصحیح می‌کند. از آن دانشمندی دفاع می‌کنم که در حالی که دستانش به خاطر تحریم بسته بود، پنج واکسن علیه کووید ساخت.

گزارش هفتگی

جنگ اقتصادی و مسئله قدرت اجتماعی در ایران

برای تولید به آن وابسته است، فروشنده کالا را از طریق آن دریافت می‌کند و مسافر برای رفتن به محل کار از آن استفاده می‌کند. اختلال در این شبکه از مسیر قیمت، اشتغال و خدمات عمومی میان گروه‌های مختلف توزیع می‌شود. ساختار نابرابر مالکیت و درآمد تعیین می‌کند هر گروه چه میزان توان جذب این شوک را دارد.

صاحب دارایی می‌تواند بخشی از سرمایه خود را به ارز، طلا، زمین یا کالا منتقل کند. بنگاه بزرگ می‌تواند بخشی از افزایش هزینه را در قیمت نهایی منعکس کند. خانواده مزدبگیر چنین انعطافی ندارد. درآمد او در پایان ماه به ریال پرداخت می‌شود و ارزش همان ریال در فاصله دو پرداخت می‌تواند کاهش یابد. بازنشسته حتی قدرت چانه‌زنی مستقیم در محیط کار را نیز از دست داده و به مستمری و خدمات درمانی وابسته است.

بیکار با افزایش قیمت‌ها و دشوارتر شدن یافتن شغل هم‌زمان روبه‌رو می‌شود. فشار اقتصادی خارجی وارد جامعه‌ای می‌شود که ابزارهای مقابله با بحران در آن به شدت نابرابر توزیع شده‌اند.

این نابرابری در اعتراضات همین هفته قابل مشاهده است. روز دوشنبه ششم مهر، بازنشستگان مخابرات در اهواز، اصفهان، کرمانشاه و سنجندج برای مطالبات معیشتی، درمانی، بیمه تکمیلی و پرداخت معوقات تجمع کردند. در همان روز کارکنان هیکو در اراک در اعتراض به بلاتکلیفی مدیریت و مشکلات اساسی شرکت تجمع داشتند و کارگران شاغل و بازنشسته شرکت جنگل‌های شفارود نیز مقابل استانداری گیلان گرد آمدند. دانشجویان دانشگاه علامه طباطبایی نیز درباره افزایش شهریه، وضعیت تغذیه و خوابگاه و مقررات مربوط به حجاب اجباری تجمع کردند.

جهانی انرژی را در محاسبات خود نگه داشته است. هر دو دولت درباره اهرم‌هایی چانه می‌زنند که اثر آنها از محدوده دستگاه‌های حکومتی عبور می‌کند و مستقیماً به اقتصاد و زندگی مردم می‌رسد.

ریال در همین هفته رکورد دیگری ثبت کرد. روز سه‌شنبه ۷ مهر، هر دلار در بازار آزاد به بیش از دو میلیون و پانصد هزار ریال رسید؛ رکورد قبلی، حدود دو میلیون و دویست هزار ریال، فقط ۲۷ روز پیش ثبت شده بود. خانواده‌ای که ابتدای شهریور بخشی از قدرت خرید خود را از دست داده بود، کمتر از یک ماه بعد با سطح تازه‌ای از افزایش هزینه روبه‌رو شده است. مزد و مستمری با چنین سرعتی تغییر نمی‌کنند. فاصله میان درآمد ریالی و قیمت کالاهایی که مستقیم یا غیرمستقیم به ارز وابسته‌اند هر هفته بیشتر می‌شود.

تحریم راه‌آهن و صنعت خودرو در چنین شرایطی معنایی فراتر از مسدود کردن دارایی چند شرکت پیدا می‌کند. صنعت خودرو شبکه بزرگی از قطعه‌سازان، پیمانکاران، کارگران، خدمات پس از فروش و حمل‌ونقل را دربرمی‌گیرد. راه‌آهن نیز یکی از مسیرهای اصلی انتقال مواد اولیه، محصولات صنعتی، مواد غذایی و مسافر است. محدود شدن دسترسی این بخش‌ها به قطعه، تجهیزات، تأمین مالی و تجارت خارجی می‌تواند هزینه تولید و جابه‌جایی را افزایش دهد.

اینجا تمایز میان هدف اعلام‌شده یک سیاست و مسیر واقعی اثرگذاری آن اهمیت پیدا می‌کند. وزارت خزانه‌داری آمریکا می‌گوید هدف فشار، منابع حکومت و توان نظامی جمهوری اسلامی است. یک شرکت خودروسازی یا شبکه راه‌آهن در اقتصاد واقعی مجموعه‌ای از روابط اجتماعی نیز هست: کارگر از آن مزد می‌گیرد، کارخانه

هفت ماه پس از آغاز جنگ، فشار بر ایران در حال عبور از مرزهای دریا و نفت و ورود مستقیم‌تر به شبکه تولید و حمل‌ونقل داخلی است. آمریکا روز نهم مهر (اول اکتبر) دور تازه‌ای از تحریم‌ها را اعلام کرد که شرکت‌های بزرگ خودروسازی ایران، راه‌آهن، شرکت‌های حمل‌ونقل ریلی و شماری از تأمین‌کنندگان خارجی آنها را دربرمی‌گیرد. تحریم‌های تازه پس از ماه‌ها محاصره دریایی و کاهش شدید صادرات نفت اعمال می‌شوند و این بار بخشی از زیرساختی را هدف گرفته‌اند که میلیون‌ها نفر برای جابه‌جایی کالا، مسافر و ادامه فعالیت صنعتی به آن وابسته‌اند.

هم‌زمان مذاکرات غیرمستقیم ایران و آمریکا ادامه دارد. عباس عراقچی پس از دریافت پاسخ واشنگتن از طریق میانجی‌های قطری به تهران بازگشته و پاسخ آمریکا درباره طرح هفت‌روزه ایران در اختیار دولت قرار گرفته است. بر اساس گزارش رویترز، اختلاف اصلی در این مرحله بر سر ترتیب اجرای اقدامات است: هر طرف می‌خواهد اقدامات قابل سنجش طرف مقابل زودتر آغاز شود. طرح مورد بحث شامل بازگشایی هرمز و مجموعه‌ای از اقدامات است که ظاهراً می‌تواند دو کشور را به نسخه توسعه‌یافته توافق موقت ماه ژوئن بازگرداند. جزئیات پاسخ آمریکا هنوز علنی نشده و میانجی‌گری قطر ادامه دارد.

قرار گرفتن مذاکره و گسترش تحریم‌ها در یک هفته، منطق مرحله کنونی جنگ را روشن می‌کند. دیپلماسی و فشار اقتصادی به‌صورت موازی حرکت می‌کنند. ایالات متحده تلاش می‌کند هزینه ادامه وضعیت موجود را برای تهران افزایش دهد و از این فشار در مذاکرات استفاده کند. جمهوری اسلامی نیز کنترل هرمز و تأثیر آن بر بازار

زنان و اعتراض دانشجویان از موقعیت‌های متفاوتی آغاز می‌شوند. امکان شکل‌گیری نیروی اجتماعی گسترده در پیوند میان این تجربه‌ها و درک منافع مشترکی قرار دارد که در جریان مبارزه آشکار می‌شوند.

«کار، نان، مسکن، آزادی» در چنین شرایطی بیان فشرده مجموعه‌ای از روابط واقعی است. کار به دستمزد، امنیت شغلی و اختیار بر شرایط تولید مربوط می‌شود. نان به قیمت مواد غذایی، توزیع درآمد و سهم مزد از ثروت اجتماعی ارتباط دارد. مسکن مسئله مالکیت زمین، بانک، اجاره و سوداگری را وارد زندگی روزمره می‌کند. آزادی امکان تشکل، اعتصاب، بیان، برابری جنسیتی و مشارکت مردم در تصمیم‌هایی را دربرمی‌گیرد که زندگی آنها را شکل می‌دهند. قدرت این مطالبات از سازمان یافتن حاملان اجتماعی آنها حاصل می‌شود.

مسئله تعیین‌کننده برای جامعه ایران از دل همین فاصله بیرون می‌آید. پایان جنگ می‌تواند بخشی از فشار را بردارد و فضای بیشتری برای زندگی و فعالیت اجتماعی ایجاد کند. بازسازی اقتصادی پس از آن به کشمکش بر سر توزیع منابع، مزد، خدمات عمومی و مالکیت خواهد رسید. فشارهای اقتصادی سهمگین، زندگی را بر کارگران و زحمتکشان ایران تنگ کرده و موجی مداوم از اعتراض‌های نیروی کار به راه انداخته است. وضعیت سازمان یافتگی نیروهای چپ هنوز با وضع مطلوب فاصله دارد و ضرورت تاریخی، این نیروها را به سوی اتحاد و تشکیل جبهه‌ای واحد می‌راند. یکپارچگی نیروهای چپ انقلابی می‌تواند مبارزه‌های پراکنده کارگران، معلمان، پرستاران و دیگر زحمتکشان را به آلترناتیوی نیرومند در برابر سرمایه‌داری فسادزده و استبداد حاکم بدل کند.

رهایی طبقه کارگر از فقر و استبداد در گرو همبستگی سازمان یافته نیروهای کمونیست، چپ و سوسیالیست است. تجلی عملی این همبستگی همان «جبهه انقلابی چپ» است که ما در بارها بر آن تاکید کرده‌ایم.

یکشنبه، ۱۲ مهر

تحریریه

بیشتری از منابع محدود کشور را مطالبه می‌کند. نتیجه این فرایند در سطح خانواده به کاهش مصرف و در سطح تولید به کاهش ظرفیت و اشتغال منتقل می‌شود.

از همین رو، پایان جنگ برای جامعه ایران پیامد اقتصادی و انسانی فوری دارد. توقف حملات، رفع محاصره بنادر و کاهش محدودیت تجارت می‌تواند بخشی از هزینه‌های کنونی را کاهش دهد. بازگشایی هرگز امکان افزایش صادرات نفت و ورود ارز را فراهم می‌کند و کاهش تنش می‌تواند هزینه حمل‌ونقل و بیمه را پایین بیاورد. جامعه‌ای که ماه‌ها زیر فشار جنگ زندگی کرده برای بازسازی زندگی و اقتصاد به چنین فضایی نیاز دارد.

مرحله پس از کاهش تنش نیز پرسش‌های اجتماعی مهمی خواهد داشت. افزایش دوباره درآمد نفتی تعیین نمی‌کند که این منابع چگونه توزیع شوند. تاریخ اقتصاد ایران دوره‌های درآمد نفتی بالا را در کنار مزد پایین، نابرابری، خصوصی‌سازی، بحران خدمات عمومی و محدودیت تشکل‌های مستقل تجربه کرده است. بازسازی پس از جنگ می‌تواند خود به میدان بزرگی برای تخصیص منابع و قراردادهای تبدیل شود. اینکه چه بخش‌هایی بازسازی شوند، چه شرکت‌هایی قرارداد بگیرند، چه میزان از منابع به خدمات عمومی برسد و چه سهمی به مزد و اشتغال اختصاص یابد، به مناسبات قدرت درون جامعه مربوط خواهد بود.

همین هفته، تأیید حکم ۷۴ ضربه شلاق برای پرستو احمدی به دلیل اجرای کنسرت آنلاین در پاییز ۱۴۰۳، با پوشش اختیاری نشان داد که حتی در میانه جنگ و بحران اقتصادی، کنترل بدن و حضور اجتماعی زنان همچنان در دستور دستگاه قضایی قرار دارد. استمرار مقاومت زنان در برابر حجاب اجباری نیز نشان می‌دهد تغییرات اجتماعی چهار سال گذشته با فرمان اداری و مجازات قضایی به وضعیت پیشین بازنگشته و نخواهپ گشت. این کشمکش اکنون در متن همان جامعه‌ای جریان دارد که هم‌زمان با جنگ، تورم و ناامنی شغلی روبه‌روست.

برای نیروهای چپ و سوسیالیست، این وضعیت مسئله‌ای عملی پیش می‌گذارد. رابطه با جامعه از حضور در همین مبارزات، انتقال تجربه میان مراکز مختلف، کمک به ایجاد شبکه‌های همبستگی و دفاع از استقلال تشکل‌های اجتماعی شکل می‌گیرد. اعتراض هپکو، تجمع بازنشستگان، مقاومت

کنار هم قرار گرفتن هپکو، مخابرات و دانشگاه تصویر مهمی از بحران کنونی می‌سازد. در هپکو مسئله اداره یک واحد صنعتی و آینده کارگران مطرح است. در مخابرات بازنشستگان درباره سهم خود از منابع شرکتی سخن می‌گویند که سال‌ها در آن کار کرده‌اند. در دانشگاه، افزایش هزینه تحصیل و کیفیت خدمات با محدودیت‌های اجتماعی و مقررات پوشش اختیاری در یک فضای واحد تجربه می‌شود. اقتصاد، کار و آزادی در زندگی واقعی دیوارهای جداگانه ندارند. دانشجویی که هزینه تحصیل افزایش یافته هم‌زمان با مقررات کنترل‌کننده زندگی شخصی خود مواجه است؛ کارگری که درباره مدیریت کارخانه اعتراض دارد، برای بیان همین مطالبه به امکان تجمع و سازمان‌یابی نیاز دارد.

تداوم این اعتراض‌ها در شرایط جنگی اهمیت ویژه‌ای دارد. جنگ منابع مالی، توجه عمومی و تصمیم‌گیری سیاسی را به سمت دستگاه نظامی و امنیتی سوق می‌دهد. در ایران، این روند بر ساختاری قرار گرفته که تشکل مستقل کارگری با سرکوب شدید روبه‌روست و هر اعتراض صنفی با برخورد امنیتی مواجه شود.

همین رابطه، معنای سیاسی مطالبات اقتصادی را روشن می‌کند. دستمزد حاصل رابطه میان کار و سرمایه است و قدرت چانه‌زنی دو طرف در تعیین آن نقش دارد. بازنشستگی نیز شکل دیگری از همین رابطه است؛ بخشی از ثروتی که طی سال‌های کار تولید شده باید امکان زندگی پس از خروج از بازار کار را فراهم کند. وقتی صندوق بازنشستگی با بحران روبه‌رو می‌شود یا خدمات درمانی کاهش پیدا می‌کند، پرسش درباره نحوه اداره منابع و اولویت‌های اقتصادی مطرح می‌شود. اعتراض معیشتی از همین مسیر به مسئله مالکیت، مدیریت و قدرت تصمیم‌گیری می‌رسد.

اقتصاد ایران پیش از آغاز جنگ نیز درگیر بحران‌های عمیق بود. تورم مزمن، کاهش سرمایه‌گذاری، فرسودگی زیرساخت، بحران صندوق‌های بازنشستگی، ناترازی انرژی، قراردادهای موقت و گسترش ناامنی شغلی طی سال‌ها شکل گرفته‌اند. جنگ این مشکلات را فشرده‌تر کرده است. کاهش صادرات نفت منابع ارزی را محدود می‌کند، سقوط ریال قیمت واردات را بالا می‌برد، تحریم شبکه حمل‌ونقل هزینه توزیع را افزایش می‌دهد و مخارج نظامی سهم

فرانسه؛ آموزش و کلاس‌های فرسوده، خیابان‌های ملتهب



منابع انسانی و مالی آموزش عمومی، استخدام نیروی بیشتر و بهبود شرایط مدارس شده‌اند. فشار پارکورسوپ (Parcoursup)، سامانه مرکزی پذیرش دانشگاه‌ها، نیز از موضوعات پررنگ اعتراض است؛ سیستمی که سال آخر دبیرستان را برای بسیاری از دانش‌آموزان به دوره‌ای طولانی از رقابت، ارزیابی و نگرانی نسبت به آینده تبدیل کرده است.

گزارش میدانی مدیاپار (Mediapart) از لیل (Lille) تصویری روشن از این نارضایتی ارائه می‌دهد. دانش‌آموزان چند دبیرستان این شهر روز اول اکتبر مراکز آموزشی خود را مسدود کردند و سپس همراه با دانشجویان و فعالان اتحادیه‌ای به تظاهرات پیوستند. مضمون سخنان آنان بیش از هر چیز حول شرایط آموزش نادیده گرفته شدن می‌چرخید.

دانش‌آموزان دبیرستان شاتو دِپلوش (Chateau d'Épluches) در سن‌اوئن-لومون (Saint-Ouen-l'Aumône) از سوراخ‌های دیوار، توالت‌های بدون در، دستگیره‌های شکسته و دسترسی دشوار به مدرسه سخن گفته‌اند. برخی از آنان می‌گویند احساس می‌کنند در مقایسه با دانش‌آموزان مدارس برخوردارتر کنار گذاشته شده‌اند. مدرسه در منطقه‌ای قرار دارد که حمل‌ونقل عمومی محدود است و دانش‌آموزانی از نقاط مختلف برای رسیدن به آن مسیرهای طولانی طی می‌کنند. اعتراض مقابل همین دبیرستان در اصل با مطالبات مربوط به شرایط مدرسه

اعتراض یا اختلال در فعالیت عادی بودند و نزدیک به ۴۰۰ دبیرستان بسته ماندند. این ابعاد، اعتراض جاری را در ردیف مهم‌ترین بسیج‌های دانش‌آموزی فرانسه در سه دهه اخیر قرار داده است.

در تصاویر منتشرشده از شهرهای مختلف، موانع موقت در ورودی مدارس، سطل‌های زباله در حال سوختن و دانش‌آموزانی دیده می‌شوند که در مقابل نیروهای ضدشورش قرار گرفته‌اند. در لیون (Lyon)، اعتراض مقابل حدود سی مرکز آموزشی گزارش شد. در پاریس (Paris)، در برابر دبیرستان حرفه‌ای مارسل دپره (Marcel-Deprez) آتش بزرگی از سطل‌های زباله و دوچرخه‌های برقی شکل گرفت. در لیل (Lille) پلیس مقابل دبیرستان فدرب (Faidherbe) از گاز اشک‌آور استفاده کرد. در بوش-دو-رون (Bouches-du-Rhône) نیز اطراف چند دبیرستان در مارس (Marseille)، آرل (Arles) و لاسیوتا (La Ciotat) عملیات پلیس و شلیک گاز اشک‌آور گزارش شد.

اما تمرکز بر آتش زدن سطل‌های زباله و شکستن موانع، بخش اصلی ماجرا را کنار می‌زند. اعتراض از درون نظام آموزشی فرانسه سر برآورده است؛ جایی که بخشی از دانش‌آموزان تجربه روزانه خود را با کمبود معلم، غیبت‌های طولانی بدون جایگزین، کلاس‌های متراکم، ساختمان‌های فرسوده، برنامه‌های فشرده و احساس ناامنی نسبت به آینده تحصیلی و شغلی توصیف می‌کنند. سازمان‌های دانش‌آموزی خواهان افزایش

اعتراض دانش‌آموزان دبیرستانی در فرانسه طی روزهای پایانی سپتامبر و آغاز اکتبر، در فاصله کوتاهی از چند مدرسه و چند منطقه فراتر رفت و به یکی از گسترده‌ترین جنبش‌های دانش‌آموزی سال‌های اخیر این کشور تبدیل شد. در دهه‌ها شهر، ورودی دبیرستان‌ها مسدود شد، کلاس‌ها تعطیل یا به آموزش از راه دور منتقل شدند و دانش‌آموزان در برابر مدارس و سپس در خیابان‌ها تجمع کردند. آنچه در ابتدا حول کمبود معلم، کلاس‌های شلوغ، وضعیت نامناسب ساختمان‌ها، برنامه‌های سنگین درسی و فشار نظام پذیرش دانشگاه شکل گرفته بود، با ورود گسترده پلیس و انتشار تصاویر دانش‌آموزان زخمی، ابعاد سیاسی و اجتماعی وسیع‌تری پیدا کرد.

روز پنجشنبه اول اکتبر نقطه اوج نخستین مرحله این اعتراضات بود. وزارت کشور فرانسه اعلام کرد ۱۰۲۷ مرکز آموزشی در سراسر کشور درگیر اعتراض شده‌اند و ۲۲۲ دبیرستان به‌طور کامل مسدود شده‌اند. وزارت آموزش نیز از زخمی شدن ۱۷۰ دانش‌آموز از آغاز اعتراضات خبر داد. در شهرهایی مانند پاریس (Paris)، لیون (Lyon)، لیل (Lille)، مارس (Marseille)، نانت (Nantes)، استراسبورگ (Strasbourg) و تور (Tours)، تجمع مقابل مدارس با استقرار نیروهای پلیس، استفاده از گاز اشک‌آور و درگیری مستقیم و سرکوب همراه شد. یک روز بعد، جمعه دوم اکتبر، وزارت آموزش اعلام کرد ۵۶۴ دبیرستان همچنان شاهد

آغاز شد.

دولت فرانسه در پاسخ می‌گوید بودجه آموزش برای سال ۲۰۲۶ افزایش یافته و حدود ۵۹۰۰ شغل جدید در مجموعه نظام آموزش ایجاد شده است. کاهش شمار دانش‌آموزان نیز در محاسبات دولت نقش دارد؛ وزارت آموزش می‌گوید در سال تحصیلی جاری حدود ۱۶۱ هزار دانش‌آموز کمتر وارد مدارس شده‌اند. دولت این کاهش جمعیتی را فرصتی برای بهبود نسبت معلم به دانش‌آموز معرفی می‌کند. این تصویر رسمی با تجربه بخشی از مدارس و اعتراضات کارکنان آموزشی کاملاً هم‌خوان نیست. بحث بر سر توزیع نیرو، جایگزینی معلمان غایب و تفاوت شدید شرایط میان مناطق همچنان ادامه دارد و پیش از آغاز سال تحصیلی نیز نگرانی‌هایی درباره کاهش هزاران موقعیت آموزشی در بخش‌هایی از سیستم مطرح شده بود.

همین تفاوت منطقه‌ای یکی از کلیدهای فهم اعتراض است. متوسط‌های ملی می‌توانند تصویری نسبتاً مناسب از هزینه آموزش ارائه دهند، اما مدارس در مناطق مختلف فرانسه از موقعیت یکسانی برخوردار نیستند. طبق داده‌هایی که در جریان اعتراضات منتشر شده، هزینه سرانه دانش‌آموزان در برخی مناطق شهری از متوسط ملی پایین‌تر است و مدارس بزرگ‌تر با نسبت پایین‌تر نیرو به دانش‌آموز مواجه‌اند. در منطقه پاریس (Paris) نیز معلمان به‌طور متوسط جوان‌ترند و سطح دریافتی آنان پایین‌تر است. تفاوت میان منطقه‌ای ثروتمند، مدرسه‌ای بازسازی‌شده در مرکز شهر و دبیرستانی در حاشیه‌ای اجتماعی با ساختمان فرسوده و کمبود نیروی آموزشی، تجربه‌های کاملاً متفاوتی از «آموزش عمومی فرانسه» ایجاد کرده است.

در همین بستر، برخورد پلیس به یکی از عوامل گسترش بحران تبدیل شد. روز ۲۹ سپتامبر در سن اوئن-لومون (Saint-Ouen-l'Aumône)، نوجوانی ۱۴ ساله به نام ایدن (Eden) در جریان تنش مقابل دبیرستان شاتو دیپلوش (Chateau d'Épluchettes) از ناحیه صورت آسیب دید. گزارش بوندی بلاگ (Bondy Blog) و روایت شاهدان حاکی از آن است که یک مأمور پلیس از فاصله بسیار نزدیک از پرتابگر نارنجک استفاده کرده و چند دندان نوجوان شکسته است. درباره اتفاقات پیش از شلیک میان پلیس و دانش‌آموزان اختلاف روایت وجود دارد و تحقیقات درباره این حادثه ادامه دارد.

دو روز بعد، ماجرای جدی‌تر در شهر تور (Tours) رخ داد. مائل (Maël)، دانش‌آموز ۱۶ ساله دبیرستان بالزاک (Balzac)، هنگام مداخله پلیس در اطراف مدرسه از ناحیه چشم به شدت مجروح شد. شاهدان می‌گویند او با گلوله ال‌بی‌دی (LBD) - سلاح پرتاب گلوله‌های لاستیکی مورد استفاده پلیس فرانسه - هدف قرار گرفته است. دادستان تور (Tours) اعلام کرد نوع جراحت با برخورد گلوله ال‌بی‌دی (LBD) سازگار است و بازرسی کل پلیس ملی، آی‌ژپ‌ان (IGPN)، تحقیق درباره نحوه وقوع حادثه را آغاز کرده است. روز بعد دانش‌آموزان چند مدرسه تور (Tours) با شعار حمایت از مائل (Maël) دوباره تجمع کردند.

از این مرحله به بعد، اعتراض برای بسیاری از دانش‌آموزان دو موضوع به هم پیوسته پیدا کرد: شرایط آموزش و شیوه برخورد پلیس. تصاویر نوجوانان گازخورده، زخمی یا روی زمین، به سرعت در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد و مدارس دیگر را نیز تحت تأثیر قرار داد. دانش‌آموزانی که پیش از آن برای کمبود امکانات یا فشار آموزشی اعتراض می‌کردند، اکنون مسئله حق اعتراض و برخورد نیروهای امنیتی را نیز وارد مطالبات خود کردند.

این تحول برای دولت مسئله سیاسی تازه‌ای ایجاد کرده است. دولت در روزهای گذشته تلاش کرده میان مطالبات آموزشی دانش‌آموزان و خشونت‌هایی که در حاشیه برخی تجمعات رخ داده تمایز بگذارد و هم‌زمان درباره نفوذ گروه‌های سیاسی رادیکال در اعتراضات هشدار دهد. نخست‌وزیر، سباستین لکورنو (Sébastien Lecornu)، از نقش نیروهای که او آنان را «چپ افراطی» می‌نامد، در گسترش اعتراض سخن گفته است. اما حتی گزارشی که سرویس اطلاعاتی پلیس پاریس درباره سن-سن-دنی (Seine-Saint-Denis) تهیه کرده و لوموند (Le Monde) آن را بررسی کرده، تصویری از یک جنبش بسیار پراکنده و خودجوش ارائه می‌دهد که جریان‌های سیاسی مختلف تلاش دارند بر آن تأثیر بگذارند.

نحوه مواجهه دولت نیز خود بخشی از بحران شده است. در حالی که دانش‌آموزان درباره کیفیت مدارس، کمبود نیروی انسانی و فشار تحصیلی صحبت می‌کنند، بخش قابل توجهی از ظرفیت دولت در نخستین روزهای گسترش اعتراض صرف استقرار

پلیس، کنترل اطراف مدارس و مدیریت امنیتی تجمعات شد. دولت برای روز جمعه دستور تعطیلی صدها دبیرستان را صادر کرد و حضور پلیس در اطراف بسیاری از مدارس افزایش یافت. استفاده از گاز اشک‌آور مقابل نوجوانانی که سن برخی از آنان به چهارده یا پانزده سال می‌رسد، بحث تناسب شیوه کنترل اعتراض با ماهیت جنبش را به مرکز توجه عمومی آورده است.

در فرانسه استفاده از روش‌های خشونت‌آمیز و قهری پلیسی در مواجهه با اعتراض خیابانی مسئله تازه‌ای نیست. اعتراضات جلیقه‌زدها، جنبش علیه اصلاح بازنشستگی و اعتراضات پس از کشته شدن نائل مرزوک (Nahel Merzouk) در سال ۲۰۲۳، همگی بحث گسترده‌ای درباره تجهیزات پلیس، ال‌بی‌دی (LBD)، نارنجک‌های ویژه و تاکتیک‌های کنترل جمعیت ایجاد کردند. ورود همین الگوی امنیتی به فضای اطراف مدارس حساسیت بیشتری دارد، زیرا این بار بخش بزرگی از معترضان افراد زیر هجده سال‌اند. در عین حال، خشونت و تخریب نیز در بخشی از اعتراضات واقعی است. آتش زدن وسایل، حمله به ساختمان‌ها و درگیری در اطراف برخی مدارس گزارش شده و ده‌ها نفر بازداشت شده‌اند. اما وجود چنین وقایعی توضیح نمی‌دهد که چرا صدها دبیرستان در فاصله چند روز وارد اعتراض شدند. علت گسترش جنبش را باید در مطالباتی جست‌وجو کرد که پیش از نخستین آتش‌سوزی و نخستین برخورد پلیس وجود داشتند.

روز دوم اکتبر وزیر آموزش، ادوار ژفره (Édouard Geffray)، نمایندگان تشکل‌های دانش‌آموزی، دانشجویی و والدین را پذیرفت. این جلسه نتوانست اعتراض را پایان دهد. نمایندگان دانش‌آموزان پس از ملاقات اعلام کردند پیشنهاد مشخصی برای پاسخ به مطالبات خود دریافت نکرده‌اند و خواهان ادامه بسیج شدند. چند اتحادیه کارگری نیز حمایت خود را از اعتراض اعلام کرده‌اند و دانش‌آموزان و دانشجویان برای شرکت در دور تازه تجمعات سراسری فراخوان داده‌اند.

اعتراضات کنونی را می‌توان بخشی از بحران گسترده‌تر خدمات عمومی فرانسه نیز دید. آموزش، بهداشت، حمل‌ونقل و دیگر بخش‌های عمومی طی سال‌های گذشته بارها صحنه اعتصاب و اعتراض کارکنان بوده‌اند. مسئله منابع مالی فقط یک بخش از این بحران است؛ نحوه توزیع



فیلم (Inferno) «دوزخ» ساخته‌ی وینکو مودرن‌دورفر، تصویری عریان و بی‌رحم از مناسباتی است که جامعه‌ی سرمایه‌داری متأخر بر آنها بنا شده است. عنوان فیلم، «دوزخ»، یادآور دوزخ دانتیه است؛ جهانی طبقه‌بندی‌شده و هولناک که انسان‌ها در آن به درجات مختلف رنج محکوم می‌شوند. در جهان مودرن‌دورفر، این طبقات با تهیدستی، استثمار، بی‌ثباتی، از خودبیگانگی و میزان دسترسی انسان‌ها به منابع زندگی تعیین می‌شوند.

فیلم از همان دقایق نخست تماشاگر را وارد زندگی خانواده‌ای می‌کند که در آستانه‌ی فروپاشی قرار گرفته است. ماره و سونیا همراه دو فرزندشان در شرایطی زندگی می‌کنند که کار از دست رفته، پولی در خانه نیست و برای چندمین بار حکم تخلیه‌ی خانه‌ی محقرشان را دریافت کرده‌اند. قبض‌ها، اجاره، غذا، درمان و آینده‌ی کودکان کم‌کم تمام فضای زندگی را اشغال می‌کنند.

داستان در اسلوونی می‌گذرد، اما مسئله‌ای که فیلم دنبال می‌کند محدود به یک کشور نیست. بحران اقتصادی، تعطیلی کارخانه‌ها، بیکاری و گسترش ناامنی شغلی در سال‌های پس از بحران مالی اروپا زندگی بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر را زیر فشار برد. «دوزخ» این وضعیت را با آمار و توضیح اقتصادی روایت نمی‌کند. دوربین وارد خانه‌ای می‌شود که ترس از فردا در آن حضور دائمی دارد و تصمیم‌های کلان اقتصادی به جزئی‌ترین مسائل زندگی روزمره تبدیل شده‌اند.

«دوزخ» مودرن‌دورفر جایی دور و افسانه‌ای نیست. در اداره‌ی کارپایی، کارخانه، بیمارستان، بانک و خانه‌ای شکل می‌گیرد

که دیگر توان پرداخت هزینه‌های اولیه‌ی زندگی را ندارد. بیشتر کسانی که ماره در مسیر خود با آنها روبه‌رو می‌شود، بخشی از یک سازوکار اداری و اقتصادی‌اند. هرکدام مقررات، وظایف و محدودیت‌های خودشان را دارند و حاصل جمع این تصمیم‌ها، زندگی خانواده‌ای است که لحظه‌به‌لحظه بیشتر فرو می‌ریزد.

مودرن‌دورفر برای ساخت این جهان از زمستان و سرمای شدید استفاده می‌کند. رنگ‌های سرد، خیابان‌های خاکستری و خانه‌هایی که گرمای چندانی ندارند، بخشی از فضای فیلم‌اند. سرما به بخشی از تجربه‌ی طبقاتی شخصیت‌ها تبدیل شده است. کسی که پول گرمایش ندارد، زمستان را به شکل دیگری تجربه می‌کند. هرچه داستان پیش می‌رود، فضای فیلم بسته‌تر و سنگین‌تر می‌شود.

فیلم در بعضی لحظات آن قدر مصیبت را روی مصیبت می‌گذارد که مرز میان واقع‌گرایی اجتماعی و تمثیل سیاسی کمرنگ می‌شود. تقریباً هر راهی که ماره امتحان می‌کند به بن‌بست می‌رسد. این تراکم ممکن است برای بخشی از تماشاگران اغراق‌آمیز به نظر برسد، اما بسیاری از عناصر آن از تجربه‌ی واقعی میلیون‌ها انسان در جوامع سرمایه‌داری گرفته شده است.

ارزش «دوزخ» در همین نزدیکی به زندگی روزمره است. فیلم مدام به خانه، بدن، کار و روابط انسانی بازمی‌گردد. ما با مردی روبه‌رو می‌شویم که دنبال کار است، زنی که می‌کوشد خانواده‌اش را حفظ کند و کودکانی که شرایطی را تحمل می‌کنند که هیچ نقشی در ایجاد آن نداشته‌اند.

منابع، تفاوت مناطق، کمبود کارکنان، فشار کاری و گسترش شیوه‌های مدیریتی مبتنی بر ارزیابی و رقابت نیز در آن نقش دارند. تفاوت طبقاتی محله‌ها، موقعیت خانوادگی، دسترسی به حمل‌ونقل، امکان برخورداری از کلاس خصوصی و حتی توانایی خانواده برای هدایت فرزند در سازوکار پیچیده انتخاب رشته و پارک‌ورسوپ (Parcoursup)، مستقیماً بر مسیر تحصیلی نوجوانان تأثیر می‌گذارد. نسلی که امروز در برابر دبیرستان‌ها ایستاده، با مجموعه‌ای از فشارهای هم‌زمان روبه‌روست: نگرانی از ورود به دانشگاه، بازار کار ناپایدار، هزینه بالای زندگی، بحران مسکن، اضطراب زیست‌محیطی و محدود شدن امکان ارتقای اجتماعی. هنگامی که خود مدرسه نیز نتواند تجربه‌ای از امنیت، کیفیت و امکان پیشرفت برابر فراهم کند، نارضایتی آموزشی بسیار سریع با مسائل وسیع‌تر جامعه پیوند پیدا می‌کند.

به همین دلیل، اعتراضات پاییز ۲۰۲۶ فرانسه را نمی‌توان صرفاً مجموعه‌ای از بلوکه کردن مدارس و درگیری‌های پراکنده خیابانی دانست. دامنه جغرافیایی حرکت و سرعت گسترش آن نشان می‌دهد که نارضایتی در لایه‌ای وسیع‌تر از دانش‌آموزان وجود دارد. ادامه این جنبش به توان دانش‌آموزان برای صورت‌بندی مطالبات روشن، ارتباط با کارکنان آموزش، والدین و دانشجویان، و واکنش دولت در روزهای آینده بستگی خواهد داشت. اگر پاسخ حکومت عمدتاً در قالب مدیریت امنیتی باقی بماند، هر مورد تازه از خشونت پلیس می‌تواند دامنه اعتراض را گسترش دهد. پاسخ عملی به کمبود نیروی انسانی، فرسودگی مدارس، نابرابری منطقه‌ای و فشار آموزشی می‌تواند مسیر دیگری باز کند.

آنچه در فرانسه جریان دارد در نهایت بحثی درباره معنای آموزش عمومی نیز هست: اینکه مدرسه چه جایگاهی در جامعه‌ای دارد که از نوجوانان رقابت دائمی، انضباط و موفقیت می‌خواهد، در حالی که امکانات و فرصت‌های برابر را در اختیار همه آنان قرار نمی‌دهد. اعتراض دانش‌آموزان این تناقض را از کلاس درس به خیابان آورده است؛ و برخورد‌های روزهای اخیر نشان می‌دهد حل آن بسیار دشوارتر از باز کردن درهای مسدودشده مدارس خواهد بود.

در این میان، مسیر سونیا اهمیت ویژه‌ای دارد. او در موقعیتی قرار گرفته که هم پیامدهای بحران طبقاتی را تحمل می‌کند و هم بار جنسیتی حفظ خانواده را بر دوش دارد. مراقبت از کودکان، تأمین غذا، گرم نگه داشتن خانه و حفظ حداقلی از نظم زندگی، در شرایطی بر عهده‌ی او قرار گرفته که منابع لازم برای انجام همین وظایف از دسترسش خارج شده‌اند.

این همان جایی است که ستم طبقاتی و ستم جنسیتی به هم می‌رسند. سونیا در همان جهانی زندگی می‌کند که ماره را از کار محروم کرده، اما فشار بر او شکل دیگری نیز دارد.

سونیا به وضعیتی رانده می‌شود که برای فراهم کردن پول، تن خود را در اختیار مردی دیگر می‌گذارد. اینجا فیلم به یکی از تلخ‌ترین بخش‌های خود می‌رسد. آنچه رخ می‌دهد را نمی‌توان با زبان انتخاب آزاد توضیح داد. میدان انتخاب سونیا پیش از آن به شدت محدود شده است.

بدن زن به آخرین دارایی قابل فروش تبدیل می‌شود. بازار کاری برای ماره ندارد، اما برای بدن سونیا هنوز خریدار پیدا می‌شود. این دو وضعیت در کنار هم یکی از دقیق‌ترین تصاویر فیلم از کالایی شدن انسان را می‌سازند.

فیلم در این بخش به شکل خاصی از خشونت علیه زنان نزدیک می‌شود؛ خشونتی که از درون مناسبات اقتصادی، خانوادگی و جنسیتی هم‌زمان عبور می‌کند.

بعد خودسوزی سونیا فرا می‌رسد. سونیا با نفتی که با پول تن‌فروشی تهیه کرده، هنگام تخلیه‌ی خانه توسط شرخرها، تن خود را به آتش می‌کشد. بدن سونیا که پیش‌تر برای بقای خانواده وارد معامله شده بود، در آخرین لحظه به محل اعتراض تبدیل می‌شود. همان بدن که بازار برایش قیمت تعیین کرده بود، اکنون در برابر شرایطی که او را به این نقطه رسانده، به آتش کشیده می‌شود.

در این صحنه، ستم مضاعف زنان به شکل بسیار عریانی دیده می‌شود. زن کارگر هم پیامدهای فقر و محرومیت طبقاتی را تحمل می‌کند و هم بار خاصی از خشونت جنسیتی را بر دوش می‌کشد. بحران اقتصادی برای او در خانه، در رابطه با کودکان، در مناسبات جنسی و در بدن خودش امتداد پیدا می‌کند.

عنوان «دوزخ» در همین جا وزن واقعی خود

را پیدا می‌کند.

پس از همه‌ی تحقیرهایی که دیده‌ایم، دوربین از خانه‌ی ماره بیرون می‌آید و مسئله را در ابعادی دیگر نشان می‌دهد: کسانی که برای ادامه‌ی زندگی به فروش نیروی کارشان وابسته‌اند، در برابر مناسبات مالکیت و قدرتی قرار گرفته‌اند که ابزار اقتصادی، سیاسی و سرکوب در اختیار دارد.

اتحادیه‌ی کارگری، که می‌تواند محل سازمان‌یابی و قدرت جمعی کارگران باشد، خود به یکی از میدان‌های کنترل بدل می‌شود. مدیریت با نفوذ در روابط میان کارگران، بی‌اعتمادی می‌سازد و کسانی را که در برابر اخراج‌ها و سیاست‌های کارخانه مقاومت می‌کنند، منزوی، تحقیر و بی‌اعتبار می‌کند. مودرن‌دورفر این کنترل را فقط در روابط انسانی نشان نمی‌دهد؛ دوربین‌های مداربسته در سراسر فیلم حضور دارند و در چندین صحنه، تماشاگر نیز ناگهان از زاویه‌ی لنز آنها به آدم‌ها نگاه می‌کند.

نگاه مدیریت حتی زمانی که مدیر در قاب حضور ندارد، بر محیط سنگینی می‌کند. این تصاویر سرد و بی‌طرف به سازوکار انضباطی کارخانه شکل بصری می‌دهند: نظارت بر رفتار، شناسایی افراد معترض و تبدیل محیط کار به فضایی که در آن هر حرکت می‌تواند ثبت و علیه کارگر به کار گرفته شود. فرسایش اتحادیه، تخریب اعتماد میان کارگران و حضور دائمی دوربین‌ها، اجزای یک منطق مشترک‌اند؛ حفظ کنترل بر نیروی کاری که سازمان‌یابی مستقل آن می‌تواند قدرت مالک و مدیریت را محدود کند.

در ادامه‌ی همین منطق، فیلم لحظه‌ای می‌سازد که عناصر مختلف قدرت را در یک قاب کنار هم قرار می‌دهد. کارگران در اعتراض به شرایط کار و زندگی خود «انترناسیونال» می‌خوانند و بالاتر از صحنه، مالک کارخانه در کنار نیروهای ضدشورش ایستاده است. پایین، کارگرانی هستند که صدای جمعی پیدا کرده‌اند؛ بالا، سرمایه‌دار و نیرویی که آمادگی سرکوب همان جمع را دارد. رابطه‌ی میان مالکیت و قدرت سیاسی در اینجا به شکلی عینی دیده می‌شود.

مودرن‌دورفر هم‌زمان جزئیات دیگری را وارد قاب می‌کند که به این تقابل معنای بیشتری می‌دهند. در پشت سر مالک، تابلویی با مضمون کارگران دیده می‌شود و روی میز کار او تندیس مارکس قرار دارد. این اشیاء در اختیار کسی هستند که در عمل مشغول

اخراج، تحقیر و سرکوب کارگران است. فیلم از این تناقض استفاده می‌کند تا نشان دهد چگونه نشانه‌ها و نمادهای تاریخ جنبش کارگری می‌توانند از محتوای خود تهی و به عناصر دکور تبدیل شوند.

این طعنه در برخورد مالک با ماره به نقطه‌ای بسیار خشن می‌رسد. ماره برای درخواست بازگشت به کار به کارخانه آمده است؛ همان کارخانه‌ای که زندگی و هویت اجتماعی‌اش سال‌ها با آن گره خورده بود. از او می‌خواهند زانو بزنند. تحقیر باید آشکار و جسمانی شود. کارگری که برای بازگشت به کار آمده، باید موقعیت فرودست خود را با بدنش نمایش دهد.

صحنه با شکستن دست ماره به دست مالک و مزدورانش کامل می‌شود؛ آن هم با همان تندیس مارکس که روی میز قرار داشت. این انتخاب یکی از تلخ‌ترین تصاویر فیلم است. شیئی که نام متفکری را حمل می‌کند که نقد استثمار و مناسبات سرمایه‌داری در مرکز اندیشه‌اش قرار داشت، به ابزار ضربه زدن به بدن یک کارگر تبدیل می‌شود.

این صحنه در کنار آواز «انترناسیونال» و حضور پلیس ضدشورش، از صریح‌ترین لحظات سیاسی فیلم است. کارگران هنوز زبان و حافظه‌ی مبارزه‌ی جمعی را در اختیار دارند؛ سرمایه نیز ابزارهای مالکیت، مدیریت، نظارت و سرکوب را، «دوزخ» این دورا در چند قاب کنار هم قرار می‌دهد و فاصله‌ی میان نماد و واقعیت را برجسته می‌کند. سرود، تابلو، تندیس و نام مارکس زمانی معنا دارند که با تجربه‌ی زنده‌ی سازمان‌یابی و مقاومت کارگران پیوند داشته باشند. جدا شدن این نمادها از مبارزه‌ی واقعی، آنها را به بخشی از دکوری تبدیل می‌کند که قدرت می‌تواند در پشت آن به کار خود ادامه دهد.



ارگان سازمان اتحاد فدائیان کمونیست
شماره ۲۶۰ // ۷ مهر ۱۴۰۵

در ضرورت تشکیل جبهه‌ای چپ انقلابی

در شرایط کنونی، که بحران‌های اقتصادی، بهره‌کشی فزاینده از نیروی کار، تبعیض‌های ساختاری و سرکوب سیاسی هر روز شکلی گسترده‌تر و خشن‌تر به خود می‌گیرند، ضرورت ایجاد یک جبهه چپ انقلابی بیش از هر زمان دیگری احساس می‌شود. چنین جبهه‌ای نه یک ائتلاف مقطعی و شعاری، بلکه یک همبستگی سازمان‌یافته، هدفمند و پایدار است که بر مبنای همکاری میان احزاب، سازمان‌ها، تشکل‌های مردمی و فعالان مستقل شکل گیرد. هدف آن نیز تبدیل نیروی پراکنده چپ و جنبش‌های اجتماعی به نیرویی تأثیرگذار، مداخله‌گر و سازمان‌یافته در روند مبارزه طبقاتی است.

این جبهه زمانی می‌تواند به نیرویی واقعی بدل شود که کارگران، زنان، بازنشستگان، پرستاران، معلمان، دانشجویان، بیکاران، کشاورزان، هنرمندان و سایر گروه‌های ستمدیده و معترض، در آن حضور داشته باشند. شکل‌گیری چنین نیرو و همبستگی‌ای تنها با تکیه بر یک چشم‌انداز مشترک انقلابی ممکن است؛ چشم‌اندازی که به روشنی به نقد و نفی کل نظام حاکم بپردازد، و هم‌زمان راه‌حل‌های عملی و رادیکال برای سازماندهی اجتماعی و اقتصادی آینده ارائه دهد.

جبهه چپ انقلابی، باید بتواند:

در برابر نظام حاکم و دستگاه سرکوب آن ایستادگی سازمان‌یافته ایجاد کند؛

از مصادره و انحراف مبارزات اجتماعی توسط نیروهای غیرانقلابی، پوپولیست یا لیبرال جلوگیری کند؛

به تربیون و ابزار سازمان‌یابی فرودستان و نیروی کار بدل شود، نه سرگرمی سیاسی محافل؛

و بالاخره، چشم‌انداز رهایی را با عمل جمعی، نه با شعار، قابل لمس کند.

چنین جبهه‌ای تنها زمانی شکل می‌گیرد که اراده جمعی نیروهای چپ از سطح موضع‌گیری فردی و پراکنده فراتر رفته و تبدیل به پروژه‌ای مشترک برای سازمان‌یابی، آموزش، اقدام میدانی و همبستگی پایدار شود. امروز، این ضرورت نه یک گزینه اختیاری، بلکه پاسخ تاریخی به وضعیت موجود است. بدون سازمان‌دادن نیروی انقلابی، مبارزات پراکنده می‌مانند؛ و بدون جبهه‌ای ریشه‌دار و طبقاتی، رهایی اجتماعی ممکن نخواهد شد.

از طریق ایمیل ادرس زیر
نظرات، پیشنهادات و انتقادات
خود
را با در میان بگذارید .

webmaster@fedayi.org
<https://fedayi.org>

کار مسکن آزادی ، جمهوری فدراتیو شورائی!